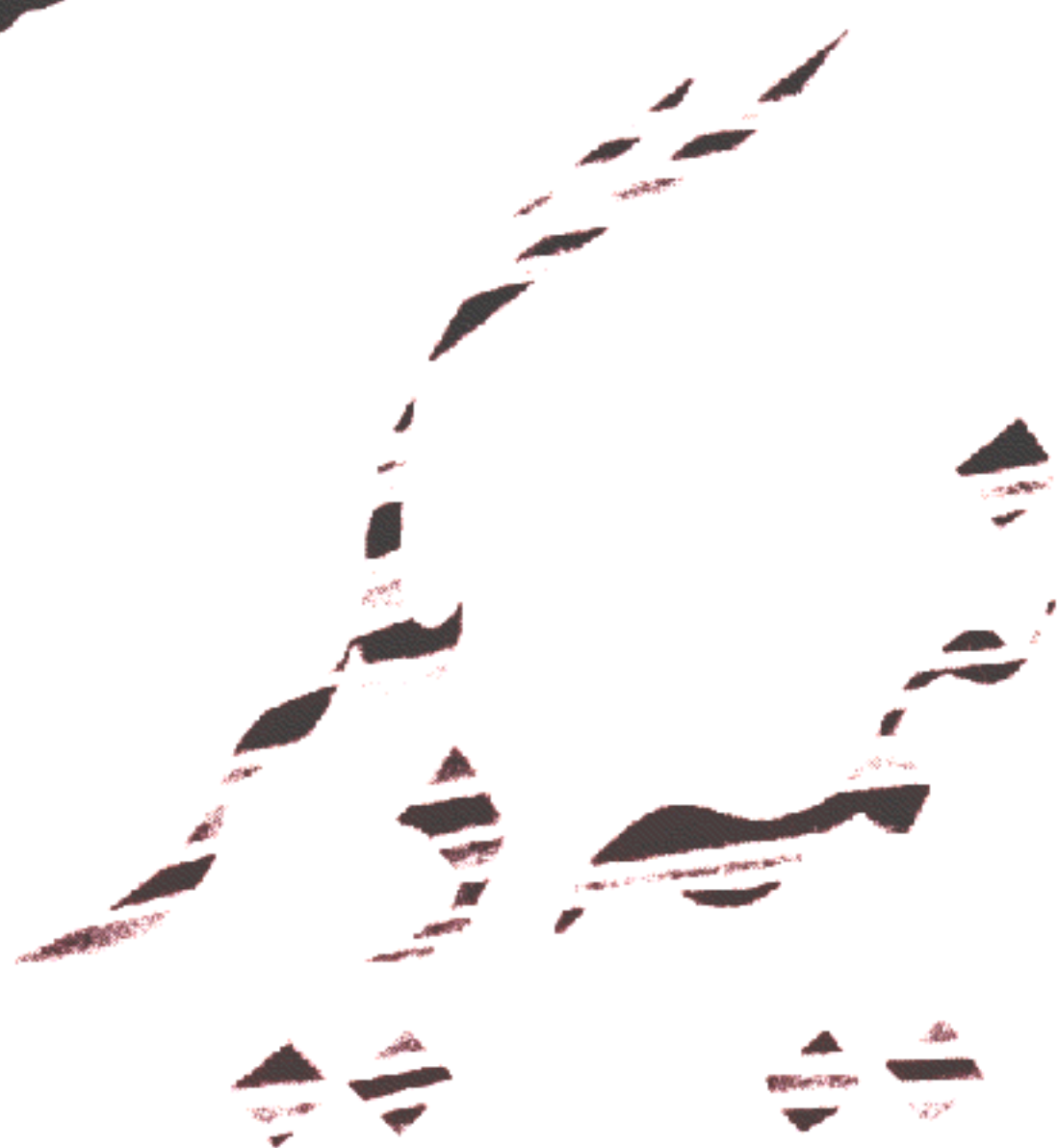


ویدا کاظمی  
سحر قهرمان  
شہین - ح

اطاعت و سرپیچی در داستانهای کودکان  
زن در عرصه سیاست و جنگ: تجربه کردستان  
چند تصویر از دوردستهای دور  
فریاد زنان ایرانی در ترکیه  
بخشهایی از «صد خطابه» میرزا آقاخان کرمانی  
بردگان، وسوسه گران، و همزمان: تصویر زن در زمان ترکی



نیمه دیگر

## نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

شماره نهم، بهار ۱۳۶۸

گردانندگان نیمه دیگر: ویراستار: افسانه نجم آبادی، مدیر مسئول اروپا: میترا پشتون  
مدیر مسئول آمریکا: اما دلخانیان

مسئولین تحریریه: فتحیه زرکش یزدی (زهرا امیدوار)، مریم صمدی، شیرین فروغی، شیا  
گلستان، ناهید یگانه

همکاران نیمه دیگر: آزاده آزاد، ژانت آفاری، مهناز انیسیان، لیدیا آوانسیان، مژده  
برات لو، نیره توحیدی، شهلا حائری، گلنساء رازی، رکسان زند، الیزسانا ساریا  
شهرزاد مجاب، فرانک میرآفتاب.

طرح روی جلد: مژده برات لو (آق قویونلو)، خط روی جلد: ضیاء میرعبدالباقی، خط  
داخل مجله: مسعود والی پور

بهای تک شماره: ۳/۵ پوند/ ۶ دلار

بهای اشتراک چهار شماره: فردی ۲۴ دلار آمریکایی / موسسات ۴۸ دلار آمریکا

NIMEYE DIGAR

P.O.Box 1468

Cambridge, MA. 02238

U.S.A.

جهت کلیه مکاتبات:

حروفچینی، صفحه بندی و چاپ: PAGE Co. Phone: (703)533-9502

# فهرست

|     |                                                                      |
|-----|----------------------------------------------------------------------|
| ۱   | سخنی با خوانندگان                                                    |
| ۴   | از میان نامه‌های شما                                                 |
| ۸   | اطاعت و سرپیچی در داستانهای کودکان<br>بردگان، وسوسه‌گران، و هم‌زمان: |
| ۲۴  | تصویر زن در زمان ترکی<br>دنیز کندیوتی                                |
| ۴۱  | زن در عرصه سیاست و جنگ: تجربه کردستان<br>سحر قهرمان                  |
| ۶۳  | چند تصویر از دوردستهای دور<br>شبنم - ح                               |
| ۷۲  | شعر:<br>پرتونوری علاء، شاداب                                         |
| ۷۹  | تجربه‌های نو<br>لیلا                                                 |
| ۸۰  | بچه‌های خوشبخت<br>مهری یلفانی                                        |
| ۸۸  | فریاد زنان ایرانی در ترکیه                                           |
| ۹۴  | الگوی زن مسلمان و فتوای امام<br>افسانه نجم آبادی                     |
| ۹۸  | آرشیو: بخشهایی از «صد خطابه» میرزا آقاخان کرمانی                     |
| ۱۱۳ | کرونولوژی<br>ناهید یگانه                                             |
| ۱۳۴ | فعالیت‌های زنان ایرانی در خارج از کشور                               |
| ۱۴۱ | آنچه برای ما رسیده                                                   |



# سخنی با خوانندگان

با انتشار این شماره نخستین هیئت تحریریه نیمه دیگر با شما خداحافظی می کند. از این پس نشر نیمه دیگر از طریق ساختاری جدید و به شکلی تازه ادامه خواهد یافت.

در طی شش سالی که از انتشار نخستین شماره نیمه دیگر می گذرد، به دفعات به تغییر کارکرد روزمره مجله نیاز داشته ایم و گهگاه نیز در سرسختیهای نشریه برخی از این مشکلات و تغییرات را با شما در میان گذاشته ایم. تا آن جا که می دانیم نیمه دیگر نخستین نشریه غیر سازمانی زنان ایرانی در تبعید و مهاجرت بوده است. بدین لحاظ نشر آن مشکلات و یژه خود را داشته است. برخی ناشی از ماهیت مجله: مجله ای به همت زنان و یژه مباحث فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان در حیطه نشر فارسی به زحمت، با کُندی، و از راه مقابله با مقاومتها و تعصبات فرهنگی و سیاسی متعددی جای خود را باز کرده است. برخی دیگر ناشی از زندگیهای پرتلاطم مهاجرت و تبعید: بیگانگی از محیط، مشکلات روحی و عاطفی جداییهای ناخواسته و زندگیهای درهم پاشیده، بیکاری و یا اشتغالهای کم درآمد و هرازگاهی، و ناامنیهای قانونی. انتشار مرتب مجله ای به همت جمعی «تصادفی» از زنان ایرانی مهاجر و در تبعید، بر مبنای کار داوطلبانه و بدون پشتگر می هیچ سازمانی، کار آسانی نبوده است.

ولی روی دیگر این پرده مشکلات این است که تجربه هایی تازه از مناسبات انسانی و روابط کاری جمعی برای ما فراهم آورده است که از آن بسیار آموخته ایم. اکنون به جایی رسیده ایم که این تجربه ها و امکانها را در راه جلب جمع وسیعتری از زنان ایرانی علاقه مند به همکاری با مجله و نشر مرتب تر و پرثمرتر آن به کار گیریم.

از این رو شکل کنونی هیئت تحریریه نیمه دیگر را منحل می کنیم و کار نشر را به دست ساختار جدیدی می سپاریم. این تغییر دو هدف دارد: یکی آن که با انتخاب هیئت کوچکتري جهت اداره روزمره مجله، به نام «گردانندگان نیمه دیگر»، در عین حفظ ساختار کار جمعی، نشر مجله ساده تر و کارآتر پیش رود.

در گذشته تمام تصمیم گیریهای مجله، به شکل دسته جمعی و از طریق جلسات هیئت تحریریه، صورت می گرفت. این روش که محسنات خود را داشت، از جمله بحث و تبادل نظر در مورد همه مسایل و مطالب، مشکلات عدیده ای نیز به همراه داشت، از جمله طولانی شدن زمان تصمیم گیری و گهگاه نامشخص بودن تقسیم کارها و مسئولیتها. دومین جهت تغییر ایجاد هیئت وسیعتری است به نام «همکاران نیمه دیگر» که از آن طریق امکان جلب و جذب گروه وسیعتری از زنان ایرانی به همکاری مرتب با مجله فراهم آید؛ همکاری در هر سطحی که علاقه و امکان آن باشد (نگارش، ترجمه، طرح، کارهای فنی نشر، پخش و فروش) و به هر اندازه که شرایط زندگی هر کس اجازه می دهد. از این راه امیدواریم گروه وسیعتری از زنان ایرانی خود را در ارتباط با مجله بدانند و اجازه دهند که این مجله نیز خود را متعلق به آنان حس کند.

گذشته از «همکاران» و «گردانندگان»، نشر مجله بدون وجود کسانی که مسئولیت تهیه مطالب آن را تقبل کنند، یعنی «مسئولین تحریریه» امکان پذیر نیست. طبیعی است که تا زمانی که ساختار جدید فرصت آزمایش یابد و به تدریج از طریق جمع «همکاران نیمه دیگر» افراد جدیدی به جمع «مسئولین تحریریه» پیوندند، اعضای هیئت تحریریه سابق نیمه دیگر عهده دار مسئولیتهای تحریریه و مدیریت باشند.

در آخرین نشست هیئت تحریریه افسانه نجم آبادی به عنوان ویراستار دوره سه ساله بعدی و میترا پشتون به عنوان مدیر مسئول اروپا انتخاب شدند. اما دلخانیان به عنوان مدیر مسئول آمریکا به جمع «گردانندگان نیمه دیگر» پیوسته است و اکنون در صدد جلب علاقه مندی به کار مدیریت فنی نشر هستیم تا جمع «گردانندگان» تکمیل شود.

از این پس بحث و تصمیم سیاستهای انتشاراتی نیمه دیگر و ارزیابی کارکرد مجله در نشستهای سالیانه نیمه دیگر، با شرکت «گردانندگان»، «مسئولین تحریریه»، و «همکاران نیمه دیگر»، صورت خواهد گرفت. انتخاب و ویراستار (برای دوره های سه ساله) و دیگر مسئولین نیز به عهده نشستهای سالیانه خواهد بود.

اکنون که با انحلال شکل کنونی هیئت تحریریه، نیمه دیگر را به دوره تازه ای تحویل می دهیم با یادآوری خطوط اصلی سیاستهای مجله با خوانندگان خود تجدید پیمان می کنیم. همچنان که در بیانیه نخستین انتشار نیمه دیگر گفته بودیم، با نشر این مجله دفتری گشوده ایم «تا در اوراقش همدیگر را بیابیم، به گفتگو بنشینیم، گذشته ها را تحلیل کنیم و دلیل راه آینده را بجویم»، همچنان که بارها تکرار کرده ایم صفحات این مجله به روی

همه عقاید و افکار باز است و «تنها معیار ما، تنها تعهد مشترک ما، تعهد به دفاع از حقوق زن و مبارزه برای رهایی است». به عهده گرفته ایم که نیمه دیگر مجله ای به همت زنان بماند و به نشریه ای به همت مردان برای زنان تبدیل نشود و بدین ملاحظه اعلام کردیم «چاپ مقالات و مطالب نویسندگان زن در آن از ارجحیت برخوردار است. به نظر ما چاپ مقالات و مطالب نویسندگان مرد زمانی معنا پیدا می کند که مسئله خاصی را در رابطه با جنبه ای از مسائل زنان مطرح کرده باشد که در مورد آن مسائل به مطلبی از نویسندگان زن دسترسی نداشته باشیم. در مورد کارهای ادبی و هنری، کار مردان را زمانی چاپ می کنیم که مسئله زن به طور خاصی در آنها منعکس شده باشد و کار مشابهی نیز توسط زنی ارائه داده نشده باشد، در حالی که به منظور ترویج فعالیت های هنری و ادبی در میان زنان وظیفه خودمان می دانیم که کارهای زنان را در مورد هر موضوعی باشد به معیار وسیعی منعکس سازیم.»

امیدواریم ساختار جدید نیمه دیگر متضمن ادامه این سیاستها و نشر مرتب تر و پرمترتر مجله باشد. چشم ما به انتظار همکاریهای شماست.

هیئت تحریریه سابق نیمه دیگر: نیدیا آوانسیان، میترا پشوتن، فتحیه زرکش یزدی (زهره امیدوار)، مریم صمدی، شیرین فروغی، شیدا گلستان، افسانه نجم آبادی، ناهید یگانه.

# از میان نامه های شما

## «نامه ای از جامعه مستقل زنان ایرانی در اتریش»

دوستان بسیار عزیز نیمه دیگر، کپی این مطلب را که برای کیهان چاپ لندن به عنوان اعتراض نوشته ایم برای شما می فرستم. باز هم با شادی از وجود شما آخرین شماره نیمه دیگر بدستمان رسید و بسیار خوب است. به امید پیشرفت بیشتر شما و همکاری بیشترمان. اگر صلاح می دانید آن را چاپ کنید.

کپی نامه به کیهان (لندن)

هیات تحریریه کیهان — چاپ لندن

وین — ۲۱ ژانویه ۱۹۸۹

این یادداشت عطف به مندرجی است که تحت عنوان «هفته به هفته» در صفحه ۵ شماره ۲۳۲ روزنامه نامبرده به چاپ رسیده بود.

محتوای این یادداشت نشانگر اینست که دیدگاه ارتجاعی و نژادپرست (یعنی جنس پرست) هر قدر هم کوشش در تظاهر به تجدد و باور به حقوق مساوی اجتماعی برای زنان بنمایند، بالاخره یکبار، ناخودآگاه، سر نخ از دستش بدر می رود و اعتقادات سنتی او — مثلاً در نحوه انتخاب لطیفه ای — آفتابی می شوند.

قبیح است که متوجه نشده باشید که در متن «هفته به هفته» بی ادبانه به وضوح و «مردسالارانه»، شاید بدون این که بخواهید و بر حسب عادت زن و نامرد را مساوی هم قرار داده اید.

درج این گونه الفاظ و متن ها، اگرچه به منظور خنده و تفریح خوانندگان است، ولی مثل استفاده بی فکر از اصطلاحات و ضرب المثلهایی که زمینه نژادگرایانه و متعصب

دارند (مثلاً در زبان خودمان نمونه های بسیاری در رابطه با به اصطلاح «جهود» ها داریم)، نشانه عقب ماندگی فکری چه نویسنده و چه آن هیات تحریریه ای است آنقدر در این تعصبات «عادی شده» غرق است که متوجه هم نمی شود دارد برخلاف مساعی خود در تظاهر به «تجدد» و پیشرفت کار می کند.

به بهای ارزش انسان ها لطیفه گفتن، نه زیباست و نه خنده دار و در درازمدت، نیز الزاماً باعث افزایش آبروی گوینده نمی شود. بلکه برعکس.

\*\*\*

«اصل مطلبی که در کیهان چاپ لندن، شماره ۲۳۲، پنجشنبه ۱۵ دی ۱۳۶۷، به چاپ رسیده بود و موضوع این اعتراض است»:

### «هفته به هفته»

پس از خانم گاندی در هندوستان، خانم تاجر در انگلستان، خانم اکوینو در لیلین، اکنون خانم بی نظیر بوتو هم در انتخابات پاکستان پیروز شد. ظریفی می گفت مثل اینکه دور دور خانمهات و شاتس مردها روز به روز کمتر بشود، چون رژیم جمهوری اسلامی ایران هم مدت ده سال است بدست نامردها اداره می شود!

\*\*\*

قسمتهایی از نامه نویسنده ارجمند محمد علی جمالزاده، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۸۹ (۱۰ بهمن ۱۳۶۷)، ژنو.

با یکدنیا سلام و احترام خدمت خانمهای محترم که نشریه بسیار دلپذیر و خوب و مفید «نیمه دیگر» را تأسیس فرموده اند و نسبت بآنها مانند خواهران و دختران عزیز خودم احترام قلبی و ارادتمندی خالصانه دارم بعرض می رساند که شماره ویژه «نیمه دیگر» یعنی شماره هشتم (پاییز ۱۳۶۷) بدستم رسید و برایم حکم کشف بسیار گرانبها و سودمند و مبارکی را پیدا کرد و از صمیم دل و جان «مبارکباد» می گویم بخصوص که اختصاص به خانم دکتر سیمین دانشور دارد که مورد نهایت احترام و علاقمندی معنوی این حقیر است و سالهاست که با ایشان افتخار مکاتبه پیدا کرده ام و قدر و مقام بلند ایشان بر بنده کاملاً عیان و آشکار است و گذشته از اینکه ایشان را نویسنده با فکر و عمق و انشای ممتازی بجا آورده ام معتقد شده ام که از لحاظ شخصیت و فهم و عواطف انسانی هم دارای مقام رفیعی هستند. اجازه بدهید برایتان حکایت کنم که بیست سالی پیش از این (در این سن و سال پیری که بزودی به صد سالگی می رسم ممکن است این رقم بیست کاملاً درست نباشد ولی شاید بتوانم بگویم بجایی رسیده ام که کم و بیش شاید حق داشته باشم با مولوی



بزرگ و عزیز خودمان بگویم:

ماضی و مستقبل و حال یکی است

یعنی دیگر زمان برایم معنی درستی ندارد) در هر صورت بیست سالی پیش از این که با مجله «هنر و مردم» که از طرف وزارت «فرهنگ و هنر» در تهران بچاپ می رسید و الحق از بسیاری جهات نشریه گرانمایی بود رابطه و مکاتبه پیدا کرده بودم و دکتر دانشور چنین مجله ای را اداره می کردند تصور کرده بودم که این شخص شخیص از جنس ذکور است یعنی مرد و آقا است نه زن و خانم و معروضات و آدرس پاکت را هم بهمین نام و نشان می نوشتم و می فرستادم تا ناگهان نامه ای از طرف مرحوم جلال آل احمد در ژنوبدستم رسید (گویا اولین بار بود که چشمم بخط این مرد والا مقام و عزیز روشن می شد) و مرا مطلع ساخت که دکتر دانشور از جنس ازما بهتران و گویا (گویا می گویم چون کاملاً یقین ندارم) تذکر هم داده شده بود که با هم زن و شوهر هم هستند. زیر لب گفتم چه بهتر و از همان تاریخ مناسبات فیما بین رنگ و عطر دوستانه پیدا کرد.

سیمین دانشور شاید محتاج معرفی نباشد و برای چون من آدم بی مقداری که از ارادتمندان خالص و مریدان صادق ایشان هستم مایه شادمانی بسیار است که می بینم مجله «نیمه دیگر» در راه درست و سودمند قدم برمی دارد و امیدوارم توفیق یارش باشد که سالهای بسیار در همین راه مهم قدم بردارد و مانند آن همه نشریه هایی که آنها را «دولت مستعجل» عنوان داده اند یعنی خورشیدی که درخشان طلوع می کند و قلبها را از آتش امیدواری سرشار می سازد ولی بدبختانه زود غروب می کند چنان که در مجله مشهور «ره آورد» در مقاله ای دیده شد که تعداد این نوع نشریه ها در همین مدت چند سالی که دو سه ملیون (شاید تعداد واقعی کمتر باشد) از هموطنان ما ساکن ممالک خارجه شده اند به ۴۰۰ و حتی ۷۰۰ رسیده است. خواندن این ارقام مایه تعجب من گردید و در مقاله ای که برای «ره آورد» فرستادم و بچاپ هم رسید از همین موضوع سخن هم رفته است.

ای خواهران و دختران عزیزم شما خودتان متوجه اهمیت زن در جامعه می باشید و بهتر از من می دانید که حتی مادر خودتان خیلی بیشتر از پدرتان در کارهای بی شمار خانه داری و کدبانویی و شوهرداری و بچه داری و پخت و پز و پاک و پاکیزگی خانه و آشیانه و بدون مبالغه بسیار کارهای دیگر که هریک از آنها مستلزم کار و خستگی و دقت و مواظبت و مراقبت است (برای خانواده هایی که عایدات کافی ندارند حتی جاروب و پارو و شستن و اتو زدن و تا کردن و آفتاب دادن برای خشکانیدن و باز کارهای خسته کننده و چه بسا طاقت را طاق کننده — مثلاً شیر دادن به طفل و خواباندن بچه بیمار و مواظبت بزرگ و کوچک خانواده و آن همه وظایف دیگر که مرد خانواده عموماً از آن خبر درستی ندارد و با آنها آشنایی کافی پیدا نمی کند و حتی عموماً التفاتی هم بدانها ندارد) در این نوع خانواده ها که متأسفانه در ایران ما کاملاً اکثریت دارد و شاید اگر بتوسط آمار دقیق

بتوانیم بتحقیق آن پردازیم بر ما معلوم گردد که در حدود هشتاد درصد خانواده های ما از دهاتی و ایلپاتی گرفته تا شهرنشین و اداری و خیابانی و مغازه ای دچار همین گرفتاریهایی هستیم که قسمتی از آن معروض افتاد و مابقی را بفکر و تعمق خودتان وامی گذارم.

\*\*\*

اگر بنا باشد که هر شماره از «نیمه دیگر» منحصر بیک زن از زنهای مشهور و هنرمند بزرگ ایران باشد بیم آن می رود که بزودی (یعنی مثلاً پس از هفت هشت شماره از مجله) دیگر چنین زنی بدست نیاورید و دچار مشکل بگردید مگر آنکه فی المثل خواهر بهرام چوبینه را که زن بسیار دلاور و دلیری بود و تفصیل شجاعت و مهارتش در «شاهنامه» (چنانچه در حضور خسرو پرویز بمنصه ظهور رسانید) آمده است و برای اینکه خود را به خسرو برساند و وارد حرمسرای او گردد... شوهرش را بدست خود بقتل رسانید. بله، این نوع زنها را در «نیمه دیگر» معرفی بفرمایید و الا متأسفانه در کتابهای ما (بخصوص کتابهای ادبی و هنری) می ترسم نام کافی بدست نیاید و ان شاء الله بهمت زنانی مانند مؤسین نشریه «نیمه دیگر» تعداد زنان بزرگ و مشهور هر روز زیاده تر خواهد گردید ان شاء الله تعالی.

با سلام و احترام سید محمد علی جمالزاده

# الطاعت و سرکشی در داستانهای کودکان

## مقایسه ای فرهنگی بین کودکان ایرانی و آمریکایی

ویدا کاظمی

[توضیح نیمه دیگر: این مقاله ابتدا از متن انگلیسی آن توسط اما دلخانیان به فارسی ترجمه شده است. تدوین و تنظیم نهایی مقاله توسط خود نویسنده صورت گرفته است.]

### مقدمه

این نوشته خلاصه ای است از یک مطالعه دوجانبه فرهنگی درباره برخورد کودکان با مسئله اطاعت از والدین و توانایی آنها در حل تناقضهای ممکن در مضمون داستان. دو سؤال عمده مورد نظر این مقاله است:

۱ - آیا در نحوه برخورد کودکان نسبت به اطاعت از والدین اختلافهایی از نظر مرحله رشد کودک وجود دارد؟ و انصاف والدین چه تأثیری بر این برخورد می گذارد؟

۲ - روشهای گوناگون پرورش کودک چه اثراتی بر روی فرمانبرداری کودکان از والدین و توانایی آنها در حل تناقضهای ممکن می گذارد؟

اطاعت از مافوق، به خصوص از والدین، یکی از ارکان اساسی روابط کودک با بزرگسالان است و درک تحولات این رابطه جهت آگاهی یافتن از رشد و تکامل اجتماعی و اخلاقی کودکان مهم است.

فرضیه های روانکاوی مشتق از فروید و روانشناسی تکاملی مشتق از پیائره بر این مبناست که شکل گیری برخورد اشخاص با مظاهر قدرت در محیط خانواده صورت می گیرد و در سالهای بعد زندگی به صورت طرز فکر کلی نسبت به مظاهر قدرت نمایان می شود. فروید معتقد است که کودکان با پدر و مادر خود احساس هویت مشترک کرده، خصوصیات اخلاقی آنان را به خود می گیرند. بنا به نظریه پیائره تجربیات اولیه کودک با

والدین به شکل گیری طرحهایی می انجامد که مجموعه آن طرز فکر افراد را تعیین می کند. بدین مفهوم که اگر والدین با محبت یا بیرحم باشند، فرزندانشان هم اشخاص دیگر را با این خصوصیات منطبق می سازند. مطابق این دو نظریه از کودکان والدین سختگیر عکس العمل شدیدتری در مقابل مظاهر قدرت می توان انتظار داشت. ولیکن میشل (منبع شماره ۱۵) بعد از مرور نوشته های موجود به این نتیجه می رسد که مدارک تحقیقی به هیچ وجه مؤید وجود یک برخورد کلی در برابر مظاهر قدرت نیست و اطاعت از قدرت قویاً به موقعیت مشخص بستگی دارد. بنا به این نگرش تقریباً همگان به محض از بین رفتن احتمال لو رفتن نافرمانی می کنند (رجوع کنید به منبع شماره ۱۳). برعکس، میلگرام (منبع شماره ۱۴) بر مبنای یک سلسله آزمایش به این نتیجه رسیده است که اکثر مردم تا زمانی که فکر کنند آنچه از آنها خواسته شده از جانب مقام معتبر و مجوزی است به اجرای آن تن در می دهند، حتی اگر مخالف وجدانشان باشد.

تا به حال طرز فکر کودکان نسبت به اطاعت، که جزئی از تکامل اخلاقی آنان است، در ارتباط با عوامل سن و نحوه پرورش آنان مورد مطالعه قرار گرفته است. روشهای متعددی برای این مطالعات به کار گرفته می شود، مثلاً موقعیتهای آزمایشی که در آن فرد مورد آزمایش به خاطر کسب نوعی پاداش به قانون شکنی اغوا می شود. در این روش، که «مقاومت در برابر وسوسه» نام دارد، داستانهای ناتمامی ارائه می شود که در آن شخصیت اصلی یا نافرمانی کرده است و یا در مقابل تصمیمی بین اطاعت و نافرمانی قرار گرفته است (رجوع کنید به منابع ۳ و ۷).

نتایج تحقیق بر مبنای این گونه روش «مقاومت در برابر وسوسه» نشان داده است که هیچگونه رابطه یکسانی بین عکس العمل افراد با متغیرهای سن و نحوه پرورش کودک (نظیر محبت و انضباط) وجود ندارد، حال آن که بین حس گناه ناشی از نافرمانی با متغیرهای سن و نحوه انضباط والدین ارتباط منظمی وجود دارد. با افزایش سن تأکید بر نتایج بیرونی نافرمانی به سوی عواقب درونی آن (نظیر خود را مقصر دانستن) تغییر جهت می دهد. به علاوه استفاده والدین از روش استدلال با کودک، که بنا به نظر هس (منبع شماره ۸) بیشتر مختص طبقات متوسط است، خود منشاء تکامل عکس العملهای درونگرایانه در مقابل نافرمانی و وجدانهای انعطاف پذیرتر است. برعکس، اتخاذ روشهای «اعمال قدرت» نظیر تهدید یا تنبیه بدنی، که بنا به مطالعات هس (همان منبع) بیشتر در میان طبقه کارگر معمول است، رشد و تکامل عکس العملهای فوق را کند می کند. تأثیر به کار بردن روشهای «قطع محبت»، یعنی روشهایی که در آن از قطع رابطه عاطفی والدین با کودک به عنوان وسیله تنبیه استفاده می شود، نظیر قهر با کودک و یا منزوی و شرمنده کردن او، کاملاً روشن نیست، ولی ظاهراً این روشها به تکامل وجدانی خشک و مقرراتی که سخت طرفدار تبعیت از قانون است منجر می شود (منبع ۹).

تحقیقات موجود در زمینه استدلال مبتنی بر اصول اخلاق، روند تکاملی آشکاری را نشان می دهد که مابین طبقات مختلف اجتماعی و فرهنگهای متفاوت مشترک است. از جمله نتایج این تحقیقات آن است که اطاعت در مراحل پایینتر رشد، بستگی به نفوذ اجتماعی و قدرت جسمانی مظهر قدرت دارد، حال آن که در مراحل بعدی به میزان اعتبار عمومی آن بستگی دارد (منبع ۴). رشد قدرت استدلال بر مبنای اصول اخلاق خود بستگی به آن دارد که تا چه حد موقعیت برخورد با نظرهای متفاوت و بازی نقشهای گوناگون برای کودک وجود داشته باشد. در نتیجه رشد قدرت استدلال بر مبنای اصول اخلاق در میان فرهنگها و خانواده هایی که در آن والدین با فرزندانشان استدلال می کنند و آنان را در تصمیم گیری شرکت می دهند سریعتر صورت می گیرد (رجوع کنید به منابع ۱۳ و ۱۶). طبق تحقیقات موجود، کودکانی که در خانواده ها یا فرهنگهای مستبد بزرگ شده اند رویه یکسان تری نسبت به اطاعت از مافوق نشان می دهند تا آنهایی که در خانواده ها و فرهنگهای دموکراتیک پرورش یافته اند.

گرچه امکان نمایش یک رابطه یکسان بین اطاعت و عوامل متغیر سن و پرورش کودک به دست نیامده، ولی احتمالاً علت این امر استفاده از روش «موقعیتهای آزمایشی»، به جای استفاده از روش «تکمیل داستان»، است. متغیرهای ناهماهنگی، مانند تفاوتهای موجود در انگیزه موفقیت، و یا در رابطه کودک با آزمایش کنندگان بزرگسال، و یا گوناگونی وسوسه ها، همه می تواند در عدم وجود یک روند روشن در نتایج این تحقیقات موثر بوده باشد.

کوشش اصلی مطالعه ای که خلاصه نتایج آن در این مقاله می آید، بر طرف کردن نکات ضعف مزبور، از طریق استفاده از روش «تکمیل داستان» بوده است. در این تحقیق کودکان در سه حالت با تضاد بین اطاعت از والدین و پیروی از تمایلات خود روبرو می شوند: حالتی که در آن والدین «منصف» هستند؛ حالتی که در آن موضع والدین از نظر عدالت «مبهم» است؛ و حالتی که رفتار والدین «غیر عادلانه» است. ولی به جای تاکید بر نحوه استدلال کودکان در رویارویی با این تضاد (به آن گونه که در منابع شماره ۴ و ۱۳ مورد نظر بوده است)، هدف این مطالعه این است که شیوه حل تضاد را در دو زمینه زیر بررسی کند: اول آن که آیا کودکان در برابر منهیات والدین فرمانبرداری می کنند یا نافرمانی، و دچار چه عواقبی می شوند؟ و دوم این که تا چه میزان عدالت یا بیعدالتی والدین را تشخیص می دهند؟

گروه منتخب تحت بررسی شامل کودکان طبقه کارگر و متوسط ایرانی و آمریکایی می شد، یعنی کودکانی که انتظار می رفت در مقابل تضادهای مشابه رویه های متفاوتی در قبال مسأله اطاعت داشته باشند، تا بدین ترتیب امکان تفکیک بین تفاوتهای ناشی از مراحل مختلف رشد و تفاوتهای ناشی از محیطهای مختلف پرورش کودک فراهم آید.



محققین چندی از رشته های جامعه شناسی، روانشناسی و انسان شناسی (رجوع کنید به منابع ۱۱، ۵، و ۲) طرفدار این نظریه اند که روشهای پرورش کودک منطبق با نظام سیاسی است که اولیاء کودک در آن بسر می برند. بدین معنی که هرچه محیط اجتماعی والدین بیشتر مستبد یا دمکراتیک باشد، به همان نسبت طرز رفتارشان با کودکان خود مستبدانه یا دمکرات منش خواهد بود. اگر این نظریه صحت داشته باشد، می باید انتظار داشت که کودکان ایرانی در مقایسه با کودکان مشابه آمریکایی در محیط خانوادگی مستبدتری پرورش یابند.

تفاوت مشابهی را بین کودکان طبقات کارگر و متوسط می توان انتظار داشت، زیرا تحقیقات وسیعی که در فرهنگهای گوناگون به عمل آمده، مؤید آن بوده است که در طبقه کارگر تاکید والدین بیشتر بر اطاعت کورکورانه است، حال آن که در طبقه متوسط والدین مذاکره و استدلال را ترجیح داده، فرزندان را به منش دمکرات تری بار می آورند (رجوع کنید به منبع شماره ۸).

به منظور آزمایش این نظریه ها تصمیم گرفته شد با والدین کودکان مورد نظر در باره روشهای انضباطی شان مصاحبه به عمل آید. محققین رشته های انسان شناسی و تکامل اخلاقی، انضباط را یک متغیر مهم در تعیین استدلال کودکان در قبال اطاعت و نیز در طبقه بندی خانواده ها به عنوان مستبد یا دمکراتیک شناخته اند (رجوع کنید به منابع ۶، ۱، و ۱۰).

پیش بینی می شد که والدین ایرانی بیشتر روشهای «حساس سازی»، یعنی حساس کردن کودک به نتایج سرپیچی (مثل تنبیه بدنی)، و «قطع محبت» (مثل قهر کردن) را به کار برده، آمریکاییهای طبقه متوسط از روش «القاء» (القای خویشنداری از راه برانگیختن عاطفه یا احترام کودک نسبت به دیگران)، و آمریکاییهای طبقه کارگر بیشتر از روش «حساس سازی» استفاده کنند.

محتمل به نظر می رسید که طرز تربیت اجتماعی کودکان طبقه متوسط آمریکایی تنوع بیشتری در نحوه برخورد آنان با اطاعت از والدین، در مقایسه با کودکان مشابه ایرانی، به وجود آورده باشد. بدین معنی که کودکان این طبقه از آمریکاییان احتمال بیشتری رفت که در مقابل منهیات «منصفانه» فرمانبرداری کرده، در برابر منهیات «غیر عادلانه» مذاکره یا سرپیچی در پیش گیرند. از طرف دیگر احتمال می رفت که عکس العمل کودکان ایرانی در برابر تمام منهیات یکسان باشد. به عبارت دیگر در مقایسه با کودکان آمریکایی انتظار می رفت که در داستانهای کودکان ایرانی در حالت منهیات «منصفانه» اطاعت کمتر، و در حالت منهیات «غیر عادلانه» اطاعت بیشتر به چشم بخورد. وجود رابطه مشابهی بین دو طبقه اجتماعی و در میان بچه های کم سالت و بزرگسالتر نیز ممکن به نظر می رسید.

## روش مطالعه

### گروه مورد آزمایش

گروه مورد آزمایش شامل دو گروه از کودکان سفید پوست شهرنشین از طبقات متوسط و کارگرمی شد که در شهر همدن Hamden در ایالت کنتیکت به مدرسه می رفتند و گروهی از کودکان ایرانی که در تهران درس می خواندند. کودکان مورد نظر از سه گروه سنی هفت، نه، و یازده ساله برگزیده شدند.

کودکان آمریکایی از میان دو طبقه اقتصادی - اجتماعی متمایز، که بنا بر شغل رئیس خانواده تعیین می شد، انتخاب شدند. یک گروه از جمعیت طبقه متوسط و متوسط به بالا، یعنی کودکان رؤسا و مدیران و صاحبان مشاغل بازرگانی خرده و چند تن از متخصصین، و گروه دیگر از جمعیت طبقه کارگر و رده پایین طبقه متوسط، که شامل کودکان کارگران ماهر و غیر ماهر و افرادی که مشاغل دفتری به عهده دارند، می شد. متأسفانه به منظور جلب رضایت والدین برای شرکت فرزندان در این آزمایش، پروژه مصاحبه با مادران طبقه کارگر و رده پایین طبقه متوسط ناتمام گذاشته شد. با این وصف فقط پنجاه درصد مادران این طبقه به شرکت فرزندان رضایت دادند و در نتیجه نمی توان این گروه را نمونه ای تصادفی از این طبقه بحساب آورد.

کودکان ایرانی از بین شاگردان یک مدرسه ابتدایی بسیار بزرگ تهران، مرکب از دانش آموزان رده های طبقه متوسط انتخاب شدند. این نمونه، با استفاده از مقیاس «طبقه بندی اقتصادی - اجتماعی مشاغل شهری در ایران» با نمونه کودکان آمریکایی تا حد امکان تطبیق داده شد. ولی تطبیق سطح تحصیلات مادران این دو نمونه منجر به آن شد که درصد بالای تری از پدران ایرانی (۲۰ درصد) در مقایسه با پدران آمریکایی (۱۰ درصد) متعلق به گروه متخصصین درآید. این نتیجه بدان معناست که مادران ایرانی در مقایسه با مادران آمریکایی متعلق به گروه گزیده تری از کل جمعیت هستند. علاوه بر این، به علت وقوع انقلاب ایران در زمان گردآوری اطلاعات، و در نتیجه بسته بودن مدارس، مصاحبه با ایرانیان طبقه کارگر میسر نشد. لذا، نمونه نهایی متشکل از بیست و دو کودک (یازده دختر و یازده پسر) آمریکایی بود که از میان سه گروه سنی به طور تصادفی انتخاب شد و بیست و شش کودک ایرانی از همان گروه های سنی که شاگرد مدرسه در تهران بودند. این دو دسته از میان کل گروهی که بالغ بر دو یست و ده کودک بود انتخاب شدند.

### مطالب آزمایش

قسمت شروع شش داستان که در آن تمایلات یک برادر و خواهر با منهیات والدین آنها برخورد پیدا می کرد به کودکان ارائه شد. در این داستانها از سه نوع ممنوعیت استفاده شده بود: «منصفانه»، «مبهم» از لحاظ انصاف، و «غیر منصفانه». دو داستان از هر یک

از این سه نوع در اختیار هر کودک قرار داده شد. در این مقاله فقط داستانهای «غیر منصفانه» بررسی خواهد شد.

داستانهایی که منهیات «غیر منصفانه» داشت مشتمل بر دو حالت بود. در این داستانها شخصیتهای اصلی با پشتکار و مشقت پولشان را پس انداز کرده بودند که یا به سینما بروند و یا یک ضبط صوت بخرند (دو نمونه از متن این آغاز داستانها در آخر مقاله آمده است). با این که والدین به فرزندانشان قول داده بودند که می توانند پولشان را به میل خود خرج کنند، معهذا تصمیم می گیرند که پول را صرف تفریح خودشان کرده، فرزندان خود را از خرج این پول نهی کنند.

داستانها از پیش ضبط شده بود تا یکنواختی ارائه شان حفظ شود. ترتیب ارائه داستانها گسادهفی انتخاب می شد.

### نحوه کار

هر شاگرد به تنهایی از کلاس به اتاق راهنمایی و یا سالن مدرسه هدایت می شد و مصاحبه در آن جا صورت می گرفت. اکثر مصاحبه ها حدود بیست دقیقه به طول انجامید. مصاحبه ها تماماً روی نوار ضبط شد و بعد از متن به نوشته درآمده آنها برای تجزیه و تحلیل استفاده شد.

روشهای انضباطی والدین از طریق مصاحبه با مادران برای دو گروه طبقه متوسط طبقه بندی شد. مصاحبه با هر مادر در خانه یا مدرسه صورت گرفت و هر مصاحبه حدود نیم ساعت به طول انجامید. مصاحبه به شکل طرح سوالات ناتمام درمورد شیوه هایی بود که مادران برای قبولاندن قواعد و اجرای مقررات به کار می گیرند و همچنین یک سلسله دیگر سوالاتی که در آن از مادران خواسته شده بود تا از فهرست شقوق گوناگون سه شق را که بیشتر به خُلقیات آنان می خورد انتخاب کنند. در این سؤالاها مادر در یک موقعیت فرضی قرار داشت که در آن فرزندش دست به اعمالی می زد که قبلاً از آن نهی شده بود. هدف از طرح این سوالات فرضی این بود که ببینیم روشهای انضباطی مادر به کدام یک از طبقه بندیهای «القاء»، «قطع محبت» و یا «حساس سازی» نزدیکتر است.

### طبقه بندی نتایج

طبقه بندی آغاز داستانها بر دو مبنا صورت گرفت: اول بر طبق نوع حادثه و عواقب اطاعت یا سرپیچی. دوم بر مبنای حساسیت کودک نسبت به بعد اخلاقی تناقض که از آن تحت عنوان «حساسیت اخلاقی» نام خواهیم برد.

### نتایج تحقیق

بر خلاف انتظار، مادران ایرانی این نمونه، ملایمتر از مادران آمریکایی همگروهشان

بودند و با گروه مادران طبقه کارگر آمریکایی نیز تفاوت داشتند. مادران ایرانی وظایف کمتری به عهده فرزندانشان گذاشته، به مسأله اطاعت اهمیت کمتری می دادند و موارد معدودتری را قابل تنبیه می دانستند. ولی در مقایسه با مادران مشابه آمریکایی، مادران ایرانی بیشتر لحن موهن در ملامت فرزندانشان به کار می بردند و کمتر به روش استدلال متوسل می شدند. طبق پیش بینی، مادران ایرانی قهر با کودک («قطع محبت») را موثرترین وسیله تنبیه قلمداد کردند، حال آن که مادران آمریکایی استدلال توأم با محروم کردن کودک از برخی مزایا را ترجیح می دادند. آن عده معدودی از مادران طبقه کارگر که حاضر به مصاحبه شدند از روشهایی استفاده می کردند که می توان از دسته «اعمال قدرت» دانست.

شیوه تربیتی مادران آمریکایی طبقه متوسط به نظر می رسد با خصوصیات گروه بندی «آمرتاب» وفق دهد. آنان از سنین پایین به فرزندان خود مسئولیت واگذار می کنند و جهت تضمین رعایت قواعد هم به استدلال و هم به اعمال قدرت متوسل می شوند. بر عکس، مادران ایرانی توقع چندانی از فرزندانشان ندارند و بیشتر آنها را «آزاد» می گذارند، حال آن که مادران آمریکایی طبقه کارگر را می توان «سختگیر» خواند.

تعداد مصاحبه هایی که با مادران آمریکایی متعلق به طبقه کارگر به عمل آمد مؤید تحقیقات قبلی در مورد غلبه روشهای انضباطی مبنی بر ابراز قدرت در میان این بخش از جمعیت بود، حال آن که ایرانیان نمونه تحقیق بیش از آمریکاییان طبقه متوسط متوسل به این روشها نمی شدند. هر دو گروه گفتند که از روشهای «القاء» نظیر توضیح و بیان توقع پدر و مادر از کودک، به منظور انضباط آنان استفاده می کنند. علاوه بر این، موقعیتهای مفروض در مصاحبه به نظر نمی رسد از دید مادران ایرانی به همان وخامتی تلقی شود که از دید مادران آمریکایی. مثلاً در پاسخ به این سؤال که اگر فرزندشان یک دستگاه رادیو یا تلویزیون را، که اجازه نداشته دست بزند، بشکند چه می کنند، مادران ایرانی اکثراً می گفتند که «خوب، بچه است، نمی فهمد» و یا «من فقط نگران این خواهم بود که مبادا خودش صدمه دیده باشد». حال آن که مادران آمریکایی از طبقه متوسط عموماً می گفتند که پول توجیبی بچه را قطع می کنند و یا آن قدر باید کارهای متفرقه در خانه بکند تا خرج رادیو یا تلویزیون را درآورد.

بر خلاف انتظار، مادران آمریکایی از طبقه متوسط بیش از مادران ایرانی به مسأله فرمانبرداری اهمیت می دادند: ۳۹/۳ درصد مادران آمریکایی، ولی فقط ۱۵/۱ درصد مادران ایرانی، فرمانبرداری را امری مهم تلقی می کردند. همچنین ۵۸/۲ درصد مادران آمریکایی، در مقایسه با ۳۱/۴ درصد مادران ایرانی گفتند که شوهرانشان نیز همین گونه فکر می کنند. علاوه بر این ۴۶ درصد مادران ایرانی گفتند که شوهرانشان آنان را زیاده سختگیر می دانند، حال آن که ۴۰/۷ درصد مادران آمریکایی گفتند شوهرانشان، بر

عکس، فکر می کنند مادران به اندازه کافی سختگیر نیستند. به دیگر معنی پیش بینی «پدر آمر» ایرانی درست از آب در نیامد، ولی برخی از مادران گفتند که بهترین روش انضباط کودکشان تهدید کودک به آن است که ماقع را به پدر خواهند گفت. علاوه بر این مادران ایرانی اغلب می گفتند که کودکان فرامینی را که پدر صادر می کند بیشتر اطاعت می کنند تا امر مادر را.

گذشته از این بین والدین آمریکایی توافق بیشتری در مورد سختگیری وجود داشت تا در میان والدین ایرانی. بنا به گفته مادران،  $6/3$  درصد پدران آمریکایی، در مقایسه با  $26$  درصد پدران ایرانی، با همسر خود در مورد میزان سختگیری توافق داشتند. تفاوت زیادی در مورد آن که چه کسی مسئول انضباط کودک است بین ایرانیان و آمریکاییان موجود بود. در پاسخ به این سؤال که مسئول تنبیه کودک کیست،  $38/9$  درصد مادران آمریکایی، در مقابل  $11/3$  درصد مادران ایرانی گفتند که هرکس که حضور داشته باشد. در میان ایرانیان مسئولیت تنبیه عموماً به عهده مادر بود.  $22/2$  درصد مادران آمریکایی و  $30/2$  درصد مادران ایرانی گفتند که مسئول انضباط کودک پدر است.

در مورد بهترین روش انضباط نیز اختلاف نظر وجود داشت. اکثر مادران آمریکایی استفاده از استدلال و اکثر مادران ایرانی محرومیت از مزایا را بهترین روش قلمداد کردند، ولی در پاسخ به این سؤال که در مورد کودک خودشان چه روشی موثرتر است رایجترین جواب مادران ایرانی «قهر با کودک» بود و یا گفتن عباراتی نظیر «دیگر دوست ندارم» و یا «اگر فلان کار را بکنی من دیگر مادرت نیستم»، یعنی روشهایی که به طبقه بندی «قطع محبت» می خورد.

مادران آمریکایی، ولی، محرومیت از مزایایی نظیر تماشای تلویزیون و استدلال را موثرترین روش قلمداد کردند. هیچ یک از این دو گروه از تنبیه جسمانی استفاده نمی کردند و آن را بی فایده می دانستند. معذود مادرانی که از تنبیه جسمانی استفاده می کردند گفتند که تهدید به تنبیه کافی بود. مثلاً یک مادر ایرانی گفت «ترس از درد بهتر از خود درد است. من یک چوب دارم، ولی بندرت از آن استفاده می کنم.»

تعداد بسیار ناچیزی از مادران ایرانی از روشهای سخت انضباط، نظیر کتک زدن، گوش بچه را پیچاندن، رو به دیوار ایستاندن، استفاده می کردند. اکثر مادران ایرانی، در مقایسه با مادران آمریکایی، کمتر سختگیری می کردند، تکالیف کمتری به عهده فرزندشان محول می کردند و اغلب رفتار بد کودکان خود را به عنوان بخشی از رشد طبیعی کودک می دانستند. معذور می داشتند. در مقابل، مادران آمریکایی از سنین پایین تکالیفی به کودک محول می کردند، نظیر بیرون بردن ظرف آشغال و یا چیدن میز غذا.

در یک زمینه مادران ایرانی بنظر می رسد سخت تر از مادران آمریکایی عمل می کنند:

ملاکت بچه. مادران ایرانی از عباراتی نظیر «بچه احمق»، «بچه نفهم» برای تحقیر کودکان بیشتر استفاده می کنند، حال آن که مادران آمریکایی بیشتر توقع خود را از کودک بیان می دارند («وقتی بهت می گویم این کار را بکن، توقع دارم بکنی.») و یا دلخوری خود را از رفتار آنان ابراز می کنند («واقعاً ناراحت شدم همچو کاری کردی.»). چهل درصد از مادران ایرانی، در مقایسه با هیچ یک از مادران آمریکایی، استفاده از عبارات شدیدالحن را به هنگام سرزنش کودکان تایید کردند.

نتیجه تجربه روشهای متفاوت بارآوردن و اجتماعی کردن کودکان در سه گروه مزبور مشاهده فرمانبرداری بیشتر در میان فرزندان طبقه کارگر آمریکایی و کودکان ایرانی در مقایسه با کودکان طبقه متوسط آمریکایی بود. کودکان طبقه کارگر آمریکایی بیشترین آمادگی را در سرپیچی از والدین از خود نشان دادند، حال آن که کودکان طبقه متوسط آمریکایی بیشترین مصالحه جویی تمایل داشتند. کودکان ایرانی از نظر سرپیچی و مصالحه جویی مابین این دو گروه قرار داشتند.

نه تنها تأثیر متقابل و مفروض سن و نوع داستان بر روی میزان اطاعت درست از آب در نیامد، بلکه بر عکس، میزان اطاعت با بالا رفتن سن، صرف نظر از منصفانه یا غیر منصفانه بودن نوع منهیات، کاهش یافت. هیچ تغییری در میزان سرپیچی مشاهده نشد. بر عکس، تغییر بسیار چشمگیر از نظر رشد و تکامل کودکان، علیرغم نوع منهیات و یا شرایط اجتماعی و فرهنگی کودکان، افزایش مصالحه جویی بود. بدین معنی که با بالا رفتن سن، سیاست و تدبیر کودکان تکامل یافت و در نتیجه عکس العمل آنان در مقابل قدرت والدین نه اطاعت کورکورانه بود و نه سرپیچی، بلکه سعی در تغییر فرمان والدین و تطبیق آن با خواستههای خود بود. مذاکره و مصالحه جانشین قبول کورکورانه امر والدین شد.

تطابق بین سن و جنس نیز در جهت مورد انتظار نبود: پسرهای هفت ساله بیشتر مطیع بودند تا دخترهای هفت ساله، ولی در میان نه ساله ها درست بر عکس بود. تفاوت قابل ملاحظه ای میان یازده ساله ها مشاهده نشد. در زمینه نافرمانی نیز روند مشابهی ملاحظه شد: در میان دخترهای هفت ساله احتمال سرپیچی بیشتر بود، ولی در میان نه ساله ها و یازده ساله ها احتمال سرپیچی پسران بالا تر بود.

توضیح این نتایج غیر قابل انتظار می تواند درجات متفاوت رشد و تکامل دخترها و پسرها باشد. بدین معنی که دختران از سنین پایینتری رفتار بزرگسالانه تری از خود نشان می دهند، و در نتیجه از سن هفت سالگی نسبت به والدین ابراز استقلال می کنند؛ تا ۹ سالگی درجه رشد پسر به دختر می رسد و نقش دختر و پسر به تصویرهای رایج اجتماعی نزدیک می شود. همچنین به دختران ایرانی از سنین پایینتری مسئولیت واگذار می شد تا به پسران.

تجزیه و تحلیل حساسیت کودکان نسبت به بعد اخلاقی منهیات نشان داد که این

حساسیت با بالا رفتن سن در تمام گروهها بیشتر می شود. برداشت کودکان کم سال تر از تضاد با والدین منحصر به جنبه مادی خواست آنان در مقابل نهی والدین می شد، حال آن که برای کودکان بزرگسال تر، موجه بودن خواست، یعنی جنبه اصولی تضاد نیز مطرح بود. از نظر کودکان خردسال مسأله به محض تحقق یافتن خواستشان در داستان با موفقیت حل می شد. داستانگوی هفت ساله عموماً توجهی به حقانیت منهیات والدین نداشت. ختم داستان نمونه زیر، که گوینده آن دختر آمریکایی هفت ساله ای از طبقه متوسط است، نکته مزبور را به خوبی روشن می کند:

ختم داستان «ضبط صوت»

بچه ها پولشان را به پدر و مادرشان دادند و رفتند پیاده روهای خانه های همسایه ها را پارو کردند تا دوباره پول جمع کنند. هر تعطیلی کریسمس و یا روزهای برفی دیگر هر کدام ۵ دلار گیرشان آمد تا بالاخره توانستند ضبط صوتی بخرند و پدر و مادرشان از این موضوع خبر نداشتند.

پدر و مادرشان گفتند: «این صدای چیست؟»

بچه ها گفتند: «هیچی.»

پدر و مادرشان گفتند: «بریم نگاهی به اتاقشان بیندازیم.»

یک ضبط صوت درست وسط اتاق بود.

پدر و مادر پرسیدند: «این ضبط صوت را دزدیده اید؟»

بچه ها گفتند: «نه، ما هر سال کریسمس و روزهای برفی پیاده روهای مردم را

پارو کردیم و هر کدام ۵ دلار گیر آوردیم.»

ولی، از نظر کودکان بزرگسال تر در بیشتر موارد حل تضاد هم از جنبه مادی تحقق خواست آنها و هم از جنبه اخلاقی حقانیت نهی والدین مطرح بود. نمونه زیر، که ختم داستان «سینما» است از جانب یک دختر یازده ساله ایرانی، نشان می دهد که چگونه بُعد اخلاقی مسأله مورد نظر او بوده است:

ختم داستان «سینما»

مینا که از حرفهای پدر و مادرش خیلی ناراحت شده بود گفت: «چقدر

خودخواهند. چرا ما نباید سینما بریم؟ پدر و مادر نباید اینقدر بی ملاحظه باشند.

چه بد.» محسن گفت: «راست می گوی. ما باید بریم سینما. ما از آنها چی کم

داریم؟ آنها فقط قدشون بلندتر از ماست و سن و سالشون بالاتر. خوب، فیلمی را

که ما دوست داریم، چرا آنها باید برند. راستی که چه بد.»

مینا و محسن نمی دانستند چه بکنند. بالاخره تصمیم گرفتند بروند سینما.

رفتند و رفتند تا رسیدند به سینما. همان موقع پدر و مادرشان آمدند که پول بچه ها را



بگیرند و دیدند از مینا و محسن خبری نیست. پدرشان رفت دنبالشان به این فکر که ممکن است به سینما رفته باشند. تمام راه را دوید و موقعی که نوبت تورفتن مینا و محسن بود بهشان رسید. دست مینا و محسن را گرفت و گفت: «چه بچه های بدی هستید، چرا این کار را کردید؟»

مینا به پدرش گفت: «چرا به ما دستور می دهید؟ چون قدتون بلندتره؟ چرا ما نباید بریم سینما؟ برای همین که ما خودمون پاشدیم آمدیم. شما که زحمت نکشیدید ما پیاده آمدیم خونه. پول خودتون را پس انداز کنید که برید سینما. تازه اگر ما سینما هم نمی رفتیم، شما نبایست پولمون را از ما بگیرید.»

پدر گفت: «خیلی خوب، بچه ها بروید. ولی یادتون باشه که ما هرچه گفتیم باید قبول کنید.» مینا و محسن با شادی و شغف رفتند سینما. بلیط خریدند و وارد شدند و تا آخر فیلم را با لذت تماشا کردند.

رابطه اطاعت و سرپیچی با عدالت یا بی انصافی امر و نهی درست عکس پیش بینی از آب درآمد، یعنی وقتی رفتار والدین «غیر عادلانه» بود اطاعت در بیشترین حد، و هنگام «منصف» بودنشان اطاعت در کمترین حد خود بود. این نتیجه غیرمنتظره ممکن است از سویی بخاطر وجود تساوی متفاوت از والدین در دو نوع داستان بوده باشد و یا به خاطر امکان نشان دادن انصاف یا بی عدلی والدین از طریق جزا اطاعت یا سرپیچی. به عبارت دیگر، والدین «بی انصاف» ممکن است قویتر بنظر آمده باشند و در نتیجه مقاومت در برابر آنان خطرناکتر جلوه نماید. علاوه بر این، تشخیص عدالت یا بی انصافی منهیات والدین را می توان با تغییر دادن داستان نمایان کرد. مثلاً در داستان ذیل، که یک دختر ایرانی نقل کرده است، تصویر نمونه والدین از راه توضیح رفتار آنان و توجیه اطاعت از ایشان حفظ شده است:

#### ختم داستان «سینما»

مینا و محسن که دیدند زحمت بدست آوردن پول را آنها کشیده اند در حیرت بودند که چرا پدر و مادرشون این قدر بدجنس و پست هستند. در همسایگی مینا و محسن، پسر و دختری بود به اسم محمد و مریم، که پدر و مادرشان اجازه هر کار به آنها می دادند. مینا و محسن حسرت زندگی آنها را می خوردند. مریم و محمد می خواستند روز دوشنبه سینما برند اما مینا و محسن می بایستی برند مدرسه. مریم و محمد شاگردان تنبلی بودند و درس نمی خواندند. مینا و محسن وقتی بزرگ شدند دکتر شدند و زندگی خوبی داشتند. هرکاری دلشون می خواست می توانستند بکنند. هر جمعه می رفتند سینما و بچه هاشون را هم مثل خودشون بار آوردند. اما مریم و محمد که در کودکی تنبل بودند زندگی بدی داشتند.

مینا و محسن فهمیده بودند که پدر و مادرشون خوبی آنها را می خواستند و تفریح به درد آدم نمی خوره و باید درس بخوند. تفریح باید بجا باشد و درس بجا.

این گونه تغییر و تبدیل در داستانهای کودکان بزرگسال تر عمومیت داشت و اغلب ختم داستانهای خیال انگیزی را می آفرید که در آن یا والدین ضبط صوت را قبلاً خریده، قصد خوشحال کردن غیر مترقبه بچه ها را داشتند و یا اصلاً اشخاصی که پول را خواسته بودند پدر و مادر واقعی آنان نبودند.

برخی از کودکان از راه اطاعت و در عین حال تثبیت حقوق خود مسئله تضاد با والدین را حل کردند. داستان زیر نمونه ای است از ختم داستان توسط یک پسر نه ساله ایرانی:

ختم داستان «ضبط صوت»

نادر و نسرین دوباره به فکر افتادند. وقتی پدر و مادرشان آماده رفتن به رستوران بودند گفتند: «ما تو خونه مادر بزرگمون کار کردیم تا این پول را پس انداز کنیم، چرا می خواهید پولی را که ما با کار و زحمت بدست آورده ایم خرج کنید؟ آیا این کار درسته؟» پدر و مادرشون آماده رفتن به رستوران بودند و توجهی به حرف آنها نکردند. وقتی از رستوران بیرون آمدند متوجه شدند که بچه ها جلوی در مغازه منتظرشانند. گفتند: «چرا شما هنوز این جا ایستاده اید؟ شما می بایستی الان خوابیده باشید.» بچه ها گفتند: «چرا به حرف ما گوش نمی کنید. با این که ما کوچکتر از شما ایم، حق با ماست.» مادرشان شروع کرد به جرو بحث، ولی پدرشان گفت که حق با بچه هاست. وی گفت: «کاری که ما کردیم اشتباه بود.»

در داستان بالا کودکان به پیروزی اخلاقی رسیدند. ولی در بعضی داستانها، بر عکس، بچه ها سرپیچی کرده، تنبیه شدند و از عواقب سرپیچی برای نشان دادن ارزش اطاعت کورکورانه از پدر و مادر استفاده شده است؛ مثلاً در این ختم داستان یک پسر نه ساله ایرانی:

پدر و مادرشان خیلی عصبانی شدند و آنها را کتک زدند. از این به بعد بچه ها یاد گرفتند که حرف پدر و مادرشان را گوش کنند و هر وقت پولی جمع می کردند می دادند به پدر و مادرشان آنها بروند سینما.

طبق انتظار، تفاوت های اجتماعی - فرهنگی چشمگیری در «حساسیت اخلاقی» کودکان مشاهده شد. کودکان ایرانی کمترین حساسیت و کودکان آمریکایی طبقه متوسط بیشترین حساسیت را نسبت به جنبه اخلاقی تضاد با والدین از خود نشان دادند.

توانایی آنان در حل تضادهای ناشی از آن در مضمون داستان مؤثر است. اگرچه اطاعت و سرپیچی در داستان احتمال دارد رابطه ای با رفتار در زندگی واقعی داشته باشد، معیناً فرض این بررسی بر این اساس است که تخیل نشان دهنده طرز فکر است و نه الزاماً طرز رفتار. همان گونه که تحقیقات قبلی مربوط به «مقاومت در برابر وسوسه» نشان داده است، عوامل موضعی بسیاری در تعیین طرز رفتار مؤثر است.

## ضمائم

### ۱. یک نمونه از آغاز داستان «ضبط صوت»

روزی، روزگاری، برادر و خواهری بودند به نام نادر و نسرین که با پدر و مادرشان زندگی می کردند. هر سال شب عید به خانه مادر بزرگشان می رفتند، کمک به خانه تکانی و تزیین خانه، و مادر بزرگشان پولی بهشان می داد. بچه ها این پول را پس انداز می کردند تا بتوانند روزی چیزی که خیلی دلشان می خواهد بخرند.

یک روز از جلوی و یترین مغازه ای رد می شدند، و چشمشان به یک ضبط صوت افتاد. رفتند تو و پرسیدند چند است. ضبط صوت خیلی گران بود و پولشان نمی رسید. از پدر و مادرشان پرسیدند که آیا خوبست چیز دیگری بجای ضبط صوت بگیرند. آنها گفتند که بهتر است یک سال دیگر صبر کنند تا آنچه را واقعاً می خواهند بگیرند.

عید سال بعد بالاخره نادر و نسرین آن قدر پول داشتند که ضبط صوت بخرند. رفتند پیش پدر و مادرشان و گفتند که حالا حاضرند بروند ضبط صوتشان را بخرند. ولی پدر و مادرشان گفتند: «نه اجازه ندارید این دفعه ضبط صوت بخرید. ما پول را لازم داریم که برویم به یک رستوران. پولتان را بدهید به ما و فکر ضبط صورت را از سرتان بیرون کنید.» نادر و نسرین نمی دانستند چه کنند.

### ۲. یک نمونه از آغاز داستان «سینما»

روزی، روزگاری دو کودک بودند از خانواده فقیری. به نام مینا و محسن. هر روز سر راه مدرسه مینا و محسن از جلوی یک سینما رد می شدند و به هم می گفتند: «کاشکی می شد یک روز پول داشتیم و می رفتیم سینما.» و همیشه به این فکر بودند که چطوری می توانند پولی جمع کنند و بروند سینما.

یک روز فکری به ذهنشان رسید: اگر هر روز راه برگشتن از مدرسه را پیاده بیايند و پول اتوبوسشان را پس انداز کنند پس از چند هفته آنقدر پول خواهند داشت که بروند سینما. مینا و محسن این فکر را با پدر و مادرشان در میان گذاشتند و آنان گفتند که هر وقت به اندازه کافی پول داشته باشند می توانند بروند سینما.

از آن پس مینا و محسن با اتوبوس به مدرسه می رفتند که بموقع برسند و راه برگشتن را پیاده می آمدند. راه دوری بود و تا به خانه می رسیدند خیلی خسته بودند، ولی فکر کردند به زحمتش می ارزد. بعد از مدتی پیش پدر و مادرشان رفتند و گفتند که حالا آنقدر پول پس انداز کرده بودند که بروند و فیلمی را که تعطیل آخر هفته بعد نشان می دهند ببینند. ولی پدر مادرشان گفتند: «نه، این دفعه نمی شود بروید. ما به این پول احتیاج داریم که خودمان برویم سینما. پولتان را بدهید به ما و فکر سینما رفتن را از سرتان بیرون کنید.»

مینا و محسن نمی دانستند چه کنند.

## منابع:

1. Allinsmith, W., "The Learning of Moral Standards", in D.R. Miller and G.E. Swanson (Eds.), *Inner Conflict and Defense*. New York: Holt. 1960.
2. Arasteh, R., *Man and Society in Iran*. Leiden (Netherlands): E.J. Brill. 1970.
3. Aronfreed, J., *Conduct and Conscience: The Socialization of Internalized Control Over Behavior*. New York: Academic Press. 1968.
4. Damon, W., *The Social World of the Child*. San Francisco: Jossey Bass Ltd. 1979.
5. Erikson, E.H., *Childhood and Society*. New York: Norton. 1950.
6. Frenkel-Brunswik, E. "Differential Patterns of Social Outlook and Personality in Family and Children", in M. Mead and M. Wolfenstein (Eds.), *Childhood in Contemporary Cultures*. Chicago: University of Chicago Press. 1955.
7. Grinder, R.E., "Relations Between Behavioral and Cognitive Dimensions of Conscience in Middle Childhood", in *Child Development*, 1964:63, pp.503-7.
8. Hess, R.D., "Social Class and Ethnic Influences Upon Socialization", in P.H. Mussen (Ed.), *Carmichael's Manual of Child Psychology*, Vol.2. New York: John Wiley & Sons. 1970
9. Hoffman, M.R., "Moral Development", in P.H. Mussen (Ed.), op.cit.
10. Hoffman, M.R., and H.D. Salzstein, "Parent Practices and the Development of Children's Moral Orientations", in W.E. Martin, *Parent Behavior and Children's Personality Development: Current Project Research*, Symposium presented at the Annual Meeting of the American Psychological Association, Chicago, September 1, 1960.
11. Inkeles, A. "Social Structure and Stratification", in D.A. Gaslin (ed.), *Handbook of Socialization: Theory and Research*. Chicago: Rand MacNally & Co. 1969.

12. Kohlberg, L., "Development of Moral Character and Ideology", in M.R. Hoffman (Ed.), *Review of Child Development Research*, Vol.1. New York: Russel Sage Foundation. 1964.
13. Kohlberg, L. "Stage and Sequence: The Cognitive Development Approach to Socialization", in D.A. Goslin (Ed.), *op.cit.*
14. Milgram, S., "Some Conditions of Obedience and Disobedience to Authority", in *Human Relations*, 1965: 18. pp.57-76.
15. Mischel, W., "Sex Typing and Socialization", in P.H. Mussen (Ed.), *op.cit.*
16. Salzstein, H., "Social Influence and Moral Development," in T. Lickona (Ed.), *Moral Development and Behavior*. New York: Holt, Rinehart & Winston: 1976.

# بزرگان، دوس گران و همزمان :

## تصویر زن در زمان ترکی

دنیز کندیوتی

ترجمه محمود عنایت

این گفتار حاوی تحلیلی است از شیوه‌های ارائه و معرفی زن و «مسأله زن» در زمان معاصر ترکیه از دوره تنظیمات<sup>۱</sup> (۱۸۳۹-۱۸۷۶) در امپراطوری عثمانی تا پایه گذاری جمهوری ترکیه در سال ۱۹۲۳، زمانی که مبارزه نجات بخش ملی به رهبری کمال آتاتورک به نتیجه رسید. گزینش این دوره خاص تاریخی مستلزم توجیهاتی است، که بویژه باید با توجه به بخش اعظم ادبیات کنونی انجام گیرد که بخشی از آن را آثار فزون شونده نویسندگان زن و بدنه بالنده آثار فمینیستی از زمان سالهای دهه ۱۹۷۰ تشکیل می دهد. دوره مورد نظر این مقاله مقارن است با عصر پیدایش رمان ترکی که با یکی از تلاشهای پیگیر و مرارت آمیز فرهنگی و رشد خودآگاهی ملی توأم بوده است. همزمان با اصلاحات دوره تنظیمات که هدف آن نوگردانی امپراطوری روبه زوال عثمانی بود، زیر فشارهای جدیدی که در راه تجدد و غربی شدن صورت می گرفت تلاشهای تازه ای برای توصیف و تعریف هویت ترکیه عثمانی صورت گرفت. درباره این مسأله در جای دیگر بحث کرده ام که در دوره مورد گفتگو، «مسأله زن» بخشی از مقوله ای است که نگرانیهای مربوط به سرشت دگرگون شونده نظام عثمانی و مسائل مربوط به امپراطوری عثمانی و هویت ملی ترکیه در چارچوب آن قرار می گیرد (کندیوتی ۱۹۸۸). در این جا مایلم تأثیراتی را که برخورد با «مسأله زن» در رمانهای اواخر عصر عثمانی و دوره اولیه داستان نویسی این سرزمین به عنوان یک آبخور فرهنگی برای طرح مسائل مربوط به فرهنگ و

تمامیت ملی، برداشتهای مربوط به نظم و بی نظمی، و سرانجام برداشتهای مربوط به مفهوم بومی در ارتباط با خارجی به بار آورده، مورد بررسی قرار دهم.

مراحل مهم تغییر مقولات بحث درباره زنان در ترکیه مقارن است با مراحل سرنوشت ساز تبدیل امپراطوری عثمانی به جمهوری ترکیه. تحول تدریجی یک امپراطوری اسلامی، مذهبی، و چند قومی به یک دولت امروزی و غیر مذهبی همه وجوه نظام اجتماعی این سرزمین را به موضوعی برای موشکافی و مناقشه تبدیل کرد. از دوره تنظیمات به بعد، کار تعرض به نظام خانوادگی سنتی عثمانی و موقعیت زنان در این نظام چنان بالا می گیرد که بخش ممتازی از مضامین رمانهای اولیه ترکیه را - که بخودی خود از پدیده های ما بعد دوره تنظیمات است - همین موضوع تشکیل می دهد. جای شگفتی نیست اگر جدی ترین کوششی که همزمان با اولین موج آثار بحث انگیز درباره زنان صورت می گیرد معطوف به طرح یک رشته خواستهای آزادی طلبانه در انطباق با رهنمودهای اسلام است. ولی ظهور ناسیونالیسم ترکی - که با نهضت ترکیستهای دوره مشروطیت دوم (۱۹۰۸) آغاز می شود<sup>۱</sup> - مقوله تازه ای را وارد بحث کرد. هدف نخستین اثر ضیاء گوکالپ، اصول اعتقادی ترکیسم، جایگزینی تأکید بر اصالت فرهنگی مبتنی بر ملیت بجای ایمان و اعتقاد صرفاً اسلامی بود. مباحث فمینیستی دوره جمهوری که همچنان مدیون کار گوکالپ باقی مانده است از آن پس مبتنی بر اثبات این مطلب شد که آزادی زنان بجای آن که یک شعار وارداتی و وابسته به غرب باشد، بخشی از فرهنگ ترکی با ریشه های عمیق در سنتهای اولیه آسیای مرکزی است<sup>۲</sup>. علیرغم این انتقال ظاهری که در نوع توجیهات صورت گرفت ملاحظات مستمری وجود دارد که مباحث ناسیونالیستی و اسلامی را در مورد زنان تلفیق می کند: علاقه به اثبات این مطلب که رفتار و مواضع زنان - بهر شکل توصیف و تعریف شوند - با هویت واقعی جامعه ملی سازگار است و هیچ خطری برای آن محسوب نمی شود.

در نوشته زیر، به اثبات این معنا کوشیده ام که چگونه مسأله زن در چارچوب یک مثلث ناهماهنگ اسلام، غرب گرایی و ناسیونالیسم مورد پی گیری و مبارزه بوده است. بنظر می رسد که پیوند قهری و محتومی که در اسلام بین رفتار مناسب زنان و اصالت فرهنگی وجود دارد کاوش برای یافتن راه حلهای متفاوت اخلاقاً مشروع را بسیار دشوار و پر مخاطره کرده است. این امر در تصویری که از زنان در رمانهای ترکی می بینیم منعکس شده است. در این رمانها آزادی ناسیونالیستی (و بنا بر این مشروع) با غربی شدن (که تقریباً همیشه مرادف با افسار گسیختگی و فساد است) در تضاد قرار می گیرد.

### اسلام و مسأله جنسیت

«فتنه هم فریبندگی است، هم گمراهی. هم دلربائی است و هم طغیان، زیرا مردان



زمانی بر ضد مشیت الهی طغیان می کنند که مفتون دلربایی و افسون زنان می شوند.»<sup>۴</sup>  
(بوذیه ۱۹۸۵، ص ۱۱۸)

«نظام اسلامی با دو خطر روبروست: خطر کفار از خارج، و خطر زنان از داخل.»  
(مریسی ۱۹۷۵، ص ۱۲)

یک مضمون جاری در آثار مربوط به اسلام و جنسیت ناظر به این معناست که فعالیت جنسی منشاء و مصدر فعال مخاطرات و آشوبهای بالقوه اجتماعی است و از همین رو رهنمودهای اسلامی می کوشد که فعالیتهای جنسی را تحت قاعده و ضابطه درآورد و آن را مهار کند. دلیل این که دین اسلام رفتار جنسی را با همه ابعاد و جزئیات آن، و با چنان تفصیلی که در هیچ یک از ادیان سابقه و مانندی ندارد مقید به اصول و احکامی کرده است از همین جا ناشی می شود. مفهوم چنین نظارتی بگونه های مختلف مورد تعبیر قرار گرفته است. بعضی ها آن را بعنوان تصدیق واقع بینانه و پذیرش بردبارانه امیال جنسی تلقی کرده اند (بوذیه ۱۹۸۵) و از نظر بعضی دیگر این احکام بعنوان تدابیر غلاظ و شداد و سختگیرانه ای تعبیر شده است که هدفش امحاء نفس زنانگی بر مبنای نفی امیال مهار نشده و افسار گسیخته است (صبحاح ۱۹۸۴). تعبیر اخیر حاکی از آن است که فعالیت جنسی یکسره منافی نظام اسلامی محسوب نمی شود، بلکه آنچه با این نظام منافات دارد هوی و هوس یعنی عنصر مهار نشدنی و متلون فعالیت جنسی است: «تأکید اسلام بر عقل منتهی به این امر می شود که هر چیزی که توجه مؤمن را از مبدأ اصلی یعنی خدا — که درک آن تنها از راه تعقل مدام امکان پذیر است — منحرف کند باید مشمول عنوان کلی هوس یا شهوت قرار گیرد. بدین گونه عقل و شهوت در یک رابطه قدرت قرار می گیرند؛ آن چنان که تقویت یکی ناگزیر به تضعیف دیگری می انجامد. حصول تعادل که همانا پیروزی عقل است لزوماً دلالت بر مبارزه ای دائمی دارد که هیچوقت منتفی نمی شود.» (صبحاح ۱۹۸۴: ص ۱۱۰) از این جاست که رخصت و جواز مؤمن برای چهار بار ازدواج و تنوع طلبی او در کنار زوجه های مختلف بعنوان کوششهایی برای انصراف میل و هوس آدمی از طریق برخورد پیشگیرانه با مسئله فعالیت جنسی بروز می کند. ولی آیا این تعلق خاطر به رام کردن فعالیت جنسی لزوماً به اسلام یا حوامع اسلامی محدود می شود؟ کاپلان با تجزیه و تحلیل نوشته های غربی در قرن هیجدهم نشان می دهد که افسار گسیختگی و شهوترانی در طبقات مختلف مردم غرب چه بازتابهایی داشته است و چگونه بعضی از گروهها فضیلت و درستی خود را به رفتار زنان خویش مرتبط می کرده اند: «بحث درباره زندگی ذهنی و فکری زنان مشعر بر یک نگرانی کلی تر درباره رفتار غیر تعقلی و غیر اجتماعی بوده است. وابستگی زن و مدلول کلی تر آن، جنسیت زن به موضوعی تبدیل شد تا نگرانی فراگیری که فلسفه جمهوریخواهی و لیبرال برانگیخته بود از طریق آن ابراز شود.» (کاپلان ۱۹۸۵: ص ۱۶۵).

اگر حقیقتاً صحیح است که مقوله زنان موضوع مناسبی برای بازتابی نگرانیهای ناشی از لجام گسیختگی (که بصورت وسوسه و هرزگی ترجمان می یابد) بشمار می رود، چقدر این نگرانی حادث می شود وقتی که بحران و فروپاشی هنجارها عملاً بوقوع می پیوندد، و این چیزی است که به هنگام برخوردهای استعمارگرانه غرب با جوامع مسلمان روی داد. بودیبه معتقد است که جامعه عرب برای نوعی دفاع و مقاومت منفی یا انفعالی به ایجاد ساختارهایی در پیرامون ارکان اساسی زندگی اهتمام کرد (و این معنا را می توان به سهولت به سایر جوامع تعمیم داد). این ارکان عبارت بودند از خانواده، زن و خانه. «واکنش در برابر استعمار باید مؤکداً به دو طریق صورت می گرفت: واکنش جنسی و واکنش مذهبی، که در واقع هر کدام باید دیگری را تقویت می کرد. در خارج از خانه مردان می توانستند تا آن جا که دلشان می خواهد خود را با نظام جدید تطبیق دهند. ولی مرد عرب همین که در خانه حضور می یافت حال و هوایی را باز می یافت که در گذشته مستغرق شده بود، حال و هوایی که در آن دیروز یک سرآغاز لایزال بشمار می رفت.» (بودیبه، همان مأخذ، ص ۲۳۲).

و در واقع در زمان عثمانی - ترکی زمانی به حد اعلای انحطاط برخورد می کنیم که غرب گرایی در لباس جوانان هرزه و نادان و زنان افسار گسیخته و «آلامد» نظام اخلاقی و معنوی خانواده، و توسعاً کل جامعه را دچار تخریب می کند. در تشریح و بازشناسی این موضوع یک عنصر دنیوی وجود دارد. زمان عصر تنظیمات در مورد جوانان غرب زده و غیر مسئول لحن گزنده و خشکی دارد ولی زنان را در کل بصورت قربانیان لاعلاج و کنش پذیر نظامی معرفی می کند که آنها را وادار به ازدواجهای ناخواسته و مقهور تحقیرات ناشی از سنت چند همسری، طلاقهای یک طرفه و بخصوص بردگی می سازد. در واقع نویسندگان مرد در تقبیح این نوع مفاسد اجتماعی غالباً لحن موعظه گرانه و اخلاق پرورانه ای اخذ می کنند و گاه از دیدگاه زنان قهرمان حرف خود را مطرح می نمایند. هنگامی که با ورود عادات و مظاهر غربی صحنه زندگی شهری عوض می شود زمان ترکی تقریباً به نوعی تفسیر اجمالی در مورد مسخ زندگی در استانبول تبدیل می گردد. زن فرنگی مآب<sup>۵</sup> (یا غرب گرا) که حضور وی در رمانهای اولیه فقط به اشاره و اجمال بیان می شد تدریجاً مقام حساسی احراز می کند و سهم مسؤولیت او در «انحطاط» خانواده دوره عثمانی بمیزان قابل ملاحظه ای افزایش می یابد. سرانجام در تغییر شکل حکومت به جمهوری ما شاهد کوششهایی برای تسجیل یا احیاء هویت جدیدی برای زنان هستیم: هویت مؤنث قهرمان ناسیونالیست و آزاد شده (ولی عفیف). گرچه این مضمون در بسیاری از رمانهای اولیه که با اثر نامیک کمال آغاز می شود وجود دارد ولی اوج شکوفایی آن را در اثر خالده ادیب ادیور می بینیم. وی اولین زن رمان نویس ترک است که شهرت جهانی یافته است. یک مضمون جاری در این رمانها رویارویی فرنگی مآبهای ضد اخلاق یا اخلاقاً فاسد با

معنویت زن مسلمان و تقابل پرا (Pera محله اروپایی شهر) با محله های مسلمان نشین در ساحل آسیایی ترکیه است. ذیلاً می گویم نشان دهم که چگونه زنان بعنوان حاملان انحطاط بالقوة اجتماعی، یا بالعکس، منادیان نجات ملی موضع حساس و ویژه ای را احراز کردند.

### رمانهای اولیه: دختران برده و پسران یتیم

هم پارلا (۱۹۸۵) و هم فین (۱۹۸۴) در تحلیلشان از رمانهای اولیه ترکی خاطر نشان کرده اند که رمان بعنوان یک شکل ادبی حالتی تقلیدی داشته و از سرچشم و همچشمی در کنار سایر نهادهایی که در روند غربی شدن پذیرفته شده قدم به عرصه ظهور گذاشته است. برخلاف رمان غربی که عمدتاً قلمرو طبقات متوسط بوده است در ترکیه این پدیده به نخبگان شهری تعلق داشته است که برای جماعتی اندک و همدرد قلمفرسایی می کرده اند و رمان نویس در این عرصه بعنوان اصلاح طلب و نوآور قد علم کرده است. هر دو مولف معتقدند که رمان نویسهای اولیه در شرایط نابسامانی فرهنگی ای که مولود دوره تنظیمات بوده آثار خود را بوجود آورده اند. به هر حال تحولات تاریخی بعد از سال ۱۸۳۶ با نمایان کردن ناتوانی سلطان در برابر زرننگی و حيله گری سیاستهای غربی پایه های اعتماد به پدرسالاری حاکم را متزلزل کرد. کل فرهنگ عثمانی که هنوز فی نفسه از شکل شرقی به غربی متحول نشده بود در خلأی قرار گرفت. یک فرهنگ مطلق گرا می گویند که در عین انقطاع از پدرسالاری، مطلق گرا باقی بماند (پارلا: ص ۱۹۵).

مؤلفین نامبرده این مطلب را مهم و قابل توجه یافته اند که طرح پنج رمان اولیه ترکی با یک قهرمان مذکور یتیم آغاز می شود و این کاراکترها برای برقراری ارتباط خودشان با موازین جدید اخلاقی و اجتماعی وارداتی از غرب با اصطلاح به حال خودشان واگذاشته می شوند. نتیجه امر درهمه موارد افول قهرمان و فروپاشی خانواده اوست. بنابراین برخلاف مضمون بسیاری از رمانهای غربی که در آن ذکور یتیم به افقهای جدیدی در زندگی دست می یابند، یتیم عثمانی فردی است از ریشه کنده شده، سرراهی، از خود بیگانه و آسیب پذیر. در واقع خانواده عثمانی بصورت خانواده ای بی پدر تصویر می شود که در آن، آمیزه ضعف و دسیسه های کوتاه بینانه مادران با ولنگاری، هرزگی و بلاهت، نتایج غم انگیزی به بار می آورد. ولی اگر قهرمان مذکور رمان دوره تنظیمات، جوان بی کفایت و فاسدی است که علی الظاهر قادر به اداره سرنوشت خویش نیست همتای مؤنث او تقریباً همیشه یک برده است که طبق تعریف از چنین اختیاری محروم است. هر دو شخصیت در اولین رمان نامیک کمال بنام انتباه (۱۸۷۶) حضور دارند. «علی بی» فردی از نسل دوم طبقه اعیان شهری است که به یک فرآیند تخریب نفس مبادرت می کند و در فرجام، بخت خود را سبکسرانه ضایع می سازد. او مقهور میل ویرانگری نسبت به «مه پیکر» می شود که در

ابتدا وی را یک زن نجیب و شرافتمند می پندارد ولی بعداً روسپی از کار در می آید. مادرش او را با یک دختر زیبای برده بنام «دل آشوب» آشنا می کند تا دختر بلاهت او را علاج کند. در این ضمن «مه پیکر» که واقعاً به «علی بی» علاقه مند است با توسل به غیبت و افترا باعث می شود که وی از چشم دل آشوب بیفتد ولی وقتی می بیند که دوباره نمی تواند «علی بی» را بسوی خود جلب کند تصمیم می گیرد وی را با آگاهی کامل «دل آشوب» که هنوز به علی علاقه مند است بقتل برساند. «دل آشوب» می تواند به علی هشدار دهد ولی از آنجا که پالتوی او را برتن کرده اشتباهاً بجای او کشته می شود. وقتی «علی بی» با ژاندارمها سر می رسد «دل آشوب» را در حال مرگ، و مه پیکر قاتل را در حالت خشم دیوانه واری می یابد. علی رغم تأثیراتی که این قصه از لادام کاهلیا و مانون لسکو پذیرفته است معیناً حال و هوایی از ترکیه عثمانی در آن پیدا است. «علی بی» بین دوزن شقه شده است: دل آشوب، برده شهوت انگیز و رام، که بردگی امثال او واکنش قراردادی ترکهای عثمانی به امیال مردان جوان است، و «مه پیکر» آزاد زن - روسپی ای که مظهر میل مهار نشدنی، و از این رو، آشوب و فتنه است. این خواست مه پیکر است که مسیر داستان را با حضور «علی بی» که در سراسر ماجرا به حالت انفعالی باقی می ماند و «دل آشوب» منزله و باکره که ظاهری رنگ باخته دارد و بمراتب از همتای سنگدلش بی روحتر است تعیین می کند.

اثر سامی پاشا زاده سزایی بنام «سرگذشت» داستان دختر برده ای از قفقاز بنام دلبر است که زندگی غم انگیز وی به تنها راه رهایی ممکن برای زنی در شرایط او منتهی می شود یعنی خودکشی در رود نیل. و این بعد از آن است که وی بدنبال تبعید از استانبول به مصریان فروخته شده بود. در استانبول او با مردی بنام جلال رابطه عاشقانه پیدا کرد اما سنتهای اجتماعی و تعصب والدین جلال مانع پیوند آنها شد. جلال که بعنوان یک هنرمند در پاریس تحصیلاتی کرده بود به دختر زبان فرانسه می آموزد و دختر حتی موفق می شود که پل و ویرژینی را بخواند. جلال دستخوش بحران عصبی می شود و سرانجام در نتیجه عمل والدینش به سگته مغزی دچار می گردد. رمان سزایی آشکارا بر ضد بردگی نوشته شده است. همچنان که تن پنیار (۱۹۸۵) خاطر نشان می کند احتمال دارد که اقبال به مضمون بردگی در رمانهایی از این قبیل سوای جاذبه رمانتیکش حاصل گرایشی باشد که با الهام از جنگهای داخلی آمریکا از الغاء بردگی طرفداری می کرد و از محافل ادبی غرب ناشی می شد. برداشت واقع بینانه موتلوای درخور توجه است:

نویسندگان ما بانوعی کتمان اسلامی نمی خواستند به حریم رازهای مربوط به ساختار خانواده سنتی نزدیک شوند، بنابراین با عجزی که در پرداختن به مضامین عشقی داشتند در پیله یک جامعه بدون زن خزیدند. برای از بین بردن این نقص دو راه در مقابل آنها وجود داشت: اول این که زنان را بصورت موجوداتی دستخوش

## نیمه دیگر

سقوط و انحراف یا افرادی از گروههای اقلیت وارد دنیای مردها کند، دوم این که مردها را در نوعی رابطه عاشقانه با بردگان مؤنث قرار دهند.

(موتلوای ۱۹۷۰، ص ۱۲۸)

اگر این مطلب را در متن فراگیرتر انتقاد کلی از مسئله ازدواج و نظام خانوادگی در ترکیه عثمانی — که هم در آثار ادبی و هم در آثار تربیتی آن زمان بعد وفور وجود دارد — قرار دهیم فهم مطلب برای ما آسانتر می شود. نمایشنامه «ازدواج شاعر» (۱۸۶۰) اثر شناسی که هجویه ای است از نظام ازدواج سنتی و از پیش تعیین شده، سرآغاز انبوهی از آثار تازه ای است از چهره های برجسته زمان نظیر نامیک کمال، شمس الدین سامی، و احمد مدحت افندی که جنبه های مختلف سنن مربوط به ازدواج و طلاق، و بطور کلی موضع زن در جامعه را مورد تعرض و انتقاد قرار دادند. در این مرحله وضع زنان بعنوان بهترین شاخص سنتهای طاقت فرسا و ارتجاعی دوران شناسائی شد. اصلاح طلبان تجدد خواه از تشریح محرومیت زنان به راحتی برای ابراز نارضایتی خود از جنبه های خفقان آور جامعه عثمانی استفاده می کردند. دختر برده حادثه ترین تصویر بشریت و جنسیت تحقیر شده بود. موضع منفی اصلاح طلبان مذکر نسبت به دختران برده (چاره و واکنش مادران آنها نسبت به جنسیت مذکر) و اشتیاق آنان به رابطه هایی سازگارتر و رمانتیک تر مضمون مستمری است که به مرور زمان به تنهایی و از خود بیگانگی مردان تحصیل کرده غرب تغییر شکل یافت؛ مردانی که بیهوده تلاش می کردند که با همسران نافرهیخته و عقب مانده و سنتی خود ارتباط برقرار کنند.<sup>۶</sup> بدین گونه پیام رمانهای اولیه را می توان دست کم پیامی پرابهام تلقی کرد: از یک سو در آرزو و حسرت گذشته ای است که در شخصیت پسر بچه یتیمی خلاصه می شود که فاقد باورهای تسلا بخش نظام پدر سالاری است و از سوی دیگر طفیانی است بر ضد سلطه پدر سالارانه جنسیت مذکر که بدرستی نه بعنوان تفوق جنسی بلکه بعنوان کنترل هوی و هوس شناسایی می شود و در وجود بردگان، یعنی زن به مثابه طعمه انعکاس می یابد. تنها در مراحل بعد است که زن غرب گرا و آزاد شده نمودار می شود و در محیط و در میان اطرافیان خود خرابیهایی بی سامان بیار می آورد. در رمانهای اولیه این مذکر زیاده غرب زده است که آتش خشم قصه نویس را بر می انگیزد. ماردین (۱۹۷۴) در تحلیل ارزنده ای که از رمان رجایی زاده اکرم بنام هاجرای درشکه (۱۹۸۶) ارائه داده، با اشاره به هجو گزنده «بهروزی» در این رمان تحت عنوان «استوب غرب زده» توجه ما را به نحوه حمایت و تأیید رمان نویسهای اولیه از محافظه کاری جامعه گرایانه عصر عثمانی جلب کرده است. ولی همان اصلاح طلبانی که از مذکرهایی از سنخ «بهروزی» انتقاد می کردند (نظیر احمد مدحت افندی) از هواخواهان پرشور و جدی تحصیل و آزادی فراگیر زنان بودند و در این مرحله «وقتی استقلال زنان مورد بحث و مناقشه قرار گرفت، وحدتی که با توده های خلق بر ضد رفتار امثال بهروز برقرار شده بود متزلزل

آزردگی جانکاه احمد مدحت افتدی سرانجام می تواند بصورت یک مخاصمه علنی بروز کند. موران (۱۹۷۷) در بیان این مطلب کاملاً محق است که عمل قره عثمان اوغلو در انتخاب قهرمانان زن در هر دو رمان یاد شده حاکی از توجه مفرط به انحطاط اخلاقی زنان، و یا بهتر بگوییم، تمایل به شخصیت‌های زن بعنوان حاملین ایدال فساد و تباهی است. در این زمان مضامین و موضوعات مردمی صراحت و قوت بیشتری پیدا می کند. در ساختمانی برای اجاره درست نظیر آثار چخوف و گورکی، خواننده از دریچه چشم تنها شخصیت آشتی ناپذیر رمان، خلیل جلیس شاعر که بالاخره جان خود را در جنگ دارد ائل از دست می دهد وجود خلق واقعی را که در جبهه می جنگد احساس می کند. تداخل مضامین وطن پرستانه سرانجام دوگانگی بومی و خارجی، سره و ناسره و صالح و طالح را تقویت و تشدید می کند.

اثر پیامی صفا بنام «ختران قلابی» از آن جهت درخور یادآوری است که کلیشه‌ها را تا حد کاریکاتور با مبالغه در می آمیزد و چیزی را به تخیل خواننده واگذار نمی کند. مبرور از مناطقی که تحت اشغال یونان است وارد استانبول می شود، به بعضی از خویشاوندان دور خود پناه می برد و در صدد پیدا کردن پدر گمشده خویش است که نیروهای اشغالگر دستگیر کرده اند. خانه «نظمیه خانم» زندگی فاسد غیر قابل تصویری را برای این دختر پاک و معصوم افشا می کند. بزرگ این جمع، «بهیک» مرد فاسد و هرزه‌ای است که به او چشم دارد و دختر در چنین شرایطی می کوشد که عفت و پاکدامنی خود را حفظ کند. زنان این «خانه» بزک می کنند و قمار می زنند و در روابط جنسی قید و بندی نمی شناسند. آنها نسبت به دنیای خارج و جنگ بی تفاوت و بی علاقه هستند زیرا حسادت و دسیسه جنسی مجالی برای چیزهای دیگر در زندگی آنها باقی نمی گذارد. بهیک تصمیم می گیرد که به ظاهر توبه کند و اصلاح شود و قول می دهد که مبرور را به آناتولی ببرد تا پدرش را در آنجا پیدا کند و حتی در کنار وی در آنجا مستقر شود. مبرور دودل است و درست در این لحظات «بلمه» (که نام واقعی خدیجه و از خانواده‌ای تنگدست است) رفیقه سابق بهیک که در بستر بیماری است او را نزد خود می خواند و راز تکان دهنده‌ای را برای او فاش می کند: «بهیک» مبتلا به سفلیس است و خود او نیز دچار این مرض شده و طفلی سفلیسی بدنیا آورده است که بهیک برای پوشاندن حقیقت و پرا به قتل رسانده است. زن توبه کار و مبتلا تصمیم به افشای بهیک گرفته، بعد از این اعتراف با خوردن سم در مقابل مبرور خودکشی می کند. زنان همسایه از این ماجرا مطلع می شود و یکی از آنها به دیدن او فریاد می زند: «خدیجه... خدیجه... ای دختر بدبخت! ترا تانگوها کشتند.» داستان نویس سپس توضیح می دهد که «تانگوها» اسمی است که ساکنین خداشناس محله‌های مسلمان نشین به زنان «امروزی» داده اند:

بنا به گفته آنها «تانگو» به مفهوم زن سنگدلی است که مذهب یا ملت خود را

آزردگی جانکاه احمد مدحت افندی سرانجام می تواند بصورت یک مخاصمۀ علنی بروز کند. موران (۱۹۷۷) در بیان این مطلب کاملاً محق است که عمل قره عثمان اوغلو در انتخاب قهرمانان زن در هر دو رمان یاد شده حاکی از توجه مفرط به انحطاط اخلاقی زنان، و یا بهتر بگوییم، تمایل به شخصیت‌های زن بعنوان حاملین ایدال فساد و تباهی است. در این زمان مضامین و موضوعات مردمی صراحت و قوت بیشتری پیدا می کند. در ساختمانی برای اجاره درست نظیر آثار چخوف و گورکی، خواننده از دریچۀ چشم تنها شخصیت آشتی ناپذیر رمان، خلیل جلیس شاعر که بالاخره جان خود را در جنگ دارد ائل از دست می دهد وجود خلق واقعی را که در جبهه می جنگد احساس می کند. تداخل مضامین وطن پرستانه سرانجام دوگانگی بومی و خارجی، سره و ناسره و صالح و طالح را تقویت و تشدید می کند.

اثر پیامی صفا بنام «ختران قلابی» از آن جهت درخور یادآوری است که کلیشه‌ها را تا حد کاریکاتور یا مبالغه در می آمیزد و چیزی را به تخیل خواننده واگذار نمی کند. مبرور از مناطقی که تحت اشغال یونان است وارد استانبول می شود، به بعضی از خویشاوندان دور خود پناه می برد و در صدد پیدا کردن پدر گمشده خویش است که نیروهای اشغالگر دستگیر کرده اند. خانه «نظمیه خاتم» زندگی فاسد غیر قابل تصویری را برای این دختر پاک و معصوم افشا می کند. بزرگ این جمع، «بهیک» مرد فاسد و هرزه‌ای است که به او چشم دارد و دختر در چنین شرایطی می کوشد که عفت و پاکدامنی خود را حفظ کند. زنان این «خانه» بزک می کنند و قمار می زنند و در روابط جنسی قید و بندی نمی شناسند. آنها نسبت به دنیای خارج و جنگ بی تفاوت و بی علاقه هستند زیرا حسادت و دسیسه جنسی مجالی برای چیزهای دیگر در زندگی آنها باقی نمی گذارد. بهیک تصمیم می گیرد که به ظاهر توبه کند و اصلاح شود و قول می دهد که مبرور را به آناتولی ببرد تا پدرش را در آنجا پیدا کند و حتی در کنار وی در آنجا مستقر شود. مبرور دودل است و درست در این لحظات «بلمه» (که نام واقعی خدیجه و از خانواده‌ای تنگدست است) رفیقۀ سابق بهیک که در بستر بیماری است او را نزد خود می خواند و راز تکان دهنده‌ای را برای او فاش می کند: «بهیک» مبتلا به سفلیس است و خود او نیز دچار این مرض شده و طفلی سفلیسی بدنیا آورده است که بهیک برای پوشاندن حقیقت و یرا به قتل رسانده است. زن توبه کار و مبتلا تصمیم به افشای بهیک گرفته، بعد از این اعتراف با خوردن سم در مقابل مبرور خودکشی می کند. زنان همسایه از این ماجرا مطلع می شود و یکی از آنها به دیدن او فریاد می زند: «خدیجه... خدیجه... ای دختر بدبخت! ترا تانگوها کشتند.» داستان نویس سپس توضیح می دهد که «تانگوها» اسمی است که ساکنین خداشناس محله‌های مسلمان نشین به زنان «امروزی» داده اند:

بنا به گفته آنها «تانگو» به مفهوم زن سنگدلی است که مذهب یا ملت خود را

دوست ندارد؛ زنی که بر ضد هم محله‌ای‌ها و خانواده‌اش طغیان کرده، که شرف و فضیلت خود را فروخته، که هر گناهی را مرتکب شده است و به همین دلیل خدا او را با انواع و اقسام بیماری و زجر مرگ می‌دهد. بموجب این اعتقاد مسبب اصلی همه مصائب دنیا از جنگ تا گرسنگی، حریق و وبا تا هاری و انفلوآنزا «تانگوها» هستند و بواسطه وجود آنها بود که خدا بر مسلمانان خشم گرفت (دختران قلابی: ص ۲۰۳)

مبرور نجات پیدا می‌کند. سرانجام از محل پدرش مطلع می‌شود و با مردی بنام فخری برای دیدار پدرش به آناتولی می‌رود. فخری مرد تنگدست و پراحساسی است که ستایشگر زیبایی و سادگی و صفای زندگی شهرستانهاست. این رمان همه مضامین معمولی و رایج مربوط به پاکی و پاکدامنی زنان را با تصویر آرمانی روستائینان آناتولی و نوعی مردم گرایی رمانتیک در هم می‌آمیزد. همان‌طور که فین (۱۹۸۴) خاطر نشان می‌کند:

عوامل و عناصر خارجی سرانجام به قلب امپراطوری، تا پایتخت، نفوذ کرده بودند و بهمین دلیل موقعیت بخش بیوغلوی استانبول در این رمانها حائز اهمیت فوق العاده‌ای است. این محله مدیترانه‌ای با مغازه‌ها و کافه‌های پر زرق و برق و تلفن و الکتریسیته و اولین قطار زیرزمینی جهان، و سفارتخانه‌های جدید و با شکوهش یک پایتخت قدیمی را به یک مرکز منحنی غربی تبدیل کرده بود. جوانان عثمانی، خسته و فرسوده از یک فرهنگ سنتی که خود نیز سرانجام به راه زوال افتاده بود، در تئاترها و کافه‌های بیوغلوطنین ارتعاشاتی را می‌شنیدند که پاریس قرن نوزدهم عرضه کرده بود؛ شهر جدید شهری شیطان صفت، معصیت کار و شریر بود و نسلی را، که تحصیل اروپایی‌اش آن را در مقابل زیباییهای شاعرانه شهر کهن استانبول بی تفاوت کرده بود، وسوسه می‌کرد. (فین: ص ۱۶۹)

جای عجب نیست که در چنین شرایطی اصالت فرهنگی در روستاها و ولایات، و پاکی و پیراستگی بجای زنان هرزه و فرنگی مآب شهرنشین در شخص دختر شهرستانی جستجو می‌شد. به هر حال تنها در آثار خالده ادیب ادیور است که با تصویری قابل جایگزینی و مثبت از زنان روبرو می‌شویم: تصویر زن - همسنگر و مبارز راه آرمان وطنخواهی.

#### مصالحه ملی: زن فاقد جنسیت

اتوبیوگرافی خالده ادیب بیانگر تأثیراتی است که او برای تلفیق و همسازی آنها در سراسر عمر خود کوشش بکار برده است. کودکی او مستغرق در سنت گرایی و تدینی بوده



است که وجود شاخص مادر بزرگش در نهاد او جایگزین کرده بود و مرحله بعدی زندگی او را تحصیل در مدارس خارجی و تماس با آداب و رسوم غربی تشکیل می دهد. (اویکی از نخستین فارغ التحصیلان مؤنث کالج آمریکایی در استانبول بوده است.) در سالهای بلوغ، وی در راه ایجاد تشکیلاتی برای زنان فعالیت می کند و این امر به مشارکت فعالانه او در مبارزه برای استقلال ملی منجر می شود. در این حال او را در گردهمایی هاپ مردمی بزرگی می بینیم که نطقهای پرشوری در دفاع از سرزمین مادری ایراد می کند و سرانجام به قوای چریکی مصطفی کمال می پیوندد. قهرمانان زن خالده ادیب نمایانگر تعهد و گرایش میهنی او هستند و نه تنها بعنوان زنانی با تقوا و با فضیلت، بلکه بصورت مبارزان سیاسی و اجتماعی قدم در صحنه می گذارند.

در یکی از اولین رمانهایش بنام **توران نو**<sup>۷</sup> (۱۹۱۲) قهرمان مؤنث داستان نمونه یک زن ناسیونالیست است. این رمان آرمانخواهانه چهره زنی بنام کایا<sup>۸</sup> را بصورت یکی از فعالان نهضت ناسیونالیستی و یک عضو مفید و مؤثر اجتماع ترسیم می کند. در عین حال او را بصورت فردی می بینیم که دچار نوعی دگرذیسی اخلاقی و اجتماعی شده است: «زنی که از صورت یک موجود گوشتی و یک ماشین به یک دوست شریف و سخت کوش برای مردها، به مادر بچه ها و همه ملت و آموزگاری برای همه تبدیل شده است.» (توران نو: ص ۲۸). کایا پرتحرک و فعال است و در کنار رفقای همسنگرش مبارزه می کند، در عین حال در فضیلت و تقوای او جای تردیدی نیست. خالده ادیب در توصیف سر و وضع او بهنگام ایراد نطق در یک گردهمایی سیاسی سعی زیادی بکار می برد. وضع پوشش او در عین حال که صد در صد اسلامی نیست فوق العاده نجیبانه، و سلوک و رفتارش تا حد پارسایی بی شائبه و جدی است. نه در ظاهرش و نه در افکار و معتقداتش اثری از غرب گرایی وجود ندارد. بعکس، او مظهر رجعت به یک آمیزه اصیل ترکی - اسلامی است. در همان حال که کایا با چشمان نافذ آبی رنگ خویش در مخاطبان خود دقیق می شود، خالده ادیب در تذکار این نکته شتاب می ورزد که «در نگاه او هیچ چیز که یادآور نوعی جنسیت اعم از مذکریا مؤنث باشد وجود نداشت» (توران نو: ص ۲۹). این یک مضمون جاری در سراسر رمانهای اوست. در رمان **خندان** شخصیت قهرمان زن داستان، بیانگر احساس عمیق و دوگانه او نسبت به جنسیت خویش است و قهرمان زن، این احساس را با رد پیشنهاد ازدواج معلم و مربی اش که ناظم نام دارد نشان می دهد، زیرا احساس می کند که مقصود ناظم این است که «وی با هدف او مزاحمت کند و نه با خود او» و سرانجام تن به ازدواج با مردی سالمند می دهد و علی رغم بیوفایی و خیانت مرد به وی وفادار می ماند زیرا معتقد است که یک زن شرافتش را فقط از طریق پیوند زناشویی حفظ می کند. «خندان» بسی شور بخت است و در تنگدستی می میرد ولی سقوط نمی کند. نادیده گرفتن امیالش بمرحله انقطاع کامل می رسد؛ فتنه برطرف می شود، و شراره شرارت

است که وجود شاخص مادر بزرگش در نهاد او جایگزین کرده بود و مرحله بعدی زندگی او را تحصیل در مدارس خارجی و تماس با آداب و رسوم غربی تشکیل می دهد. (اویکی از نخستین فارغ التحصیلان مؤنث کالج آمریکایی در استانبول بوده است.) در سالهای بلوغ، وی در راه ایجاد تشکیلاتی برای زنان فعالیت می کند و این امر به مشارکت فعالانه او در مبارزه برای استقلال ملی منجر می شود. در این حال او را در گردهمایی هاپ مردمی بزرگی می بینیم که نطقهای پرشوری در دفاع از سرزمین مادری ایراد می کند و سرانجام به قوای چریکی مصطفی کمال می پیوندد. قهرمانان زن خالده ادیب نمایانگر تعهد و گرایش میهنی او هستند و نه تنها بعنوان زنانی با تقوا و با فضیلت، بلکه بصورت مبارزان سیاسی و اجتماعی قدم در صحنه می گذارند.

در یکی از اولین رمانهایش بنام **توران نو**<sup>۷</sup> (۱۹۱۲) قهرمان مؤنث داستان نمونه یک زن ناسیونالیست است. این رمان آرمانخواهانه چهره زنی بنام کایا<sup>۸</sup> را بصورت یکی از فعالان نهضت ناسیونالیستی و یک عضو مفید و مؤثر اجتماع ترسیم می کند. در عین حال او را بصورت فردی می بینیم که دچار نوعی دگردیسی اخلاقی و اجتماعی شده است: «زنی که از صورت یک موجود گوشتی و یک ماشین به یک دوست شریف و سخت کوش برای مردها، به مادر بچه ها و همه ملت و آموزگاری برای همه تبدیل شده است.» (**توران نو** ص ۲۸). کایا پر تحرک و فعال است و در کنار رفقای همسنگرش مبارزه می کند، در عین حال در فضیلت و تقوای او جای تردیدی نیست. خالده ادیب در توصیف سر و وضع او به هنگام ایراد نطق در یک گردهمایی سیاسی سعی زیادی بکار می برد. وضع پوشش او در عین حال که صد در صد اسلامی نیست فوق العاده نجیبانه، و سلوک و رفتار او تا حد پارسایی بی شائبه و جدی است. نه در ظاهرش و نه در افکار و معتقداتش اثری از غرب گرایی وجود ندارد. بعکس، او مظهر رجعت به یک آمیزه اصیل ترکی - اسلامی است. در همان حال که کایا با چشمان نافذ آبی رنگ خویش در مخاطبان خود دقیق می شود، خالده ادیب در تذکار این نکته شتاب می ورزد که «در نگاه او هیچ چیز که یادآور نوعی جنسیت اعم از مذکریا مؤنث باشد وجود نداشت» (**توران نو** ص ۲۹). این یک مضمون جاری در سراسر رمانهای اوست. در رمان **خندان** شخصیت قهرمان زن داستان، بیانگر احساس عمیق و دوگانه او نسبت به جنسیت خویش است و قهرمان زن، این احساس را با رد پیشنهاد ازدواج معلم و مربی اش که ناظم نام دارد نشان می دهد، زیرا احساس می کند که مقصود ناظم این است که «وی با هدف او مزاجت کند و نه با خود او» و سرانجام تن به ازدواج با مردی سالمند می دهد و علی رغم بیوفایی و خیانت مرد به وی وفادار می ماند زیرا معتقد است که یک زن شرافتش را فقط از طریق پیوند زناشویی حفظ می کند. «خندان» بسی شور بخت است و در تنگدستی می میرد ولی سقوط نمی کند. نادیده گرفتن امیالش بمرحله انقطاع کامل می رسد: فتنه برطرف می شود، و شراره شرارت

و پلیدی فرو می نشیند و این کار توسط خود نویسنده مؤثث انجام می گیرد. خالده ادیب بار دیگر بما می گوید: «هیچکس چندان به جنسیت خندان نمی اندیشد. او دختری است که مثل مرد است.» (خندان: ص ۵۴) بعلاوه، امیالی که در رمانهای اولش موضوع یک ستیز روانی است در رمانهای بعدی او پیراهن آتشین (۱۹۲۲) و مطرود را بران (۱۹۲۳) تصعید کامل می پذیرد. در این رمانها عشق قهرمانان زن به فراسوی عشق جنسی انفرادی می رسد و به مظهر آمیزش افکار و اذهان در راه یک آرمان ناسیونالیستی تبدیل می شود. زن همسنگری که اهل فداکاری است در عین حال خواهر فاقد جنسیتی است که بازو در بازوی مرد می رزد.

رمانهای خالده ادیب، استعاره بلیفی است از شرایطی که زن با رعایت آنها به زندگی در جمهوری ترکیه پذیرفته می شد: بعنوان یک موجود فاقد جنسیت و عاری از زنانگی ذاتی. بدون شک پیدا کردن مشابهاتی برای توصیفات خالده ادیب از قهرمان مؤثث ناسیونالیست در سایر آثار ادبی یک نسل سیاسی و «متعهد» دشوار نیست. معینا کوششهای او در عین حال مویذ سیطره الگوهای اصیل اسلامی و دشواری مربوط به درهم شکستن این الگوهاست. سایر نویسندگان از قبیل ضیاء گوکالپ و پیروان او در راه استقرار معنویت ناسیونالیستی تازه ای که تنها در سایه آن تساوی زنان با مردان بعنوان جزء لاینفکی از رسوم فرهنگی ترکیه قابل توجیه است کوشش بیدریغی بکار برده اند. اما ظاهراً این میثاق کافی دانسته نمی شود و ضیاء گوکالپ در نوشته اش تحت عنوان «رسوم جنسی» تأکید می کند که فضیلت اصلی زن ترک «عفت» اوست. نفوذ گرایش او بر آثار اولیه فمینیستی از حوصله این بحث خارج است. در این جا کافی است گفته شود که خالده ادیب در خلق «دختر راستین جمهوری» نقش عمده ای ایفا کرده است، میراثی که تنها نسلهای بعدی زنان، نظیر عدالت آغا اوغلو در رمان دراز کشیده و منتظر مرگ آن را زیر سؤال برده اند.

### نتیجه

در این نوشته کوشیدم نشان بدهم که برخورد با زنان در رمان ترکی از دوره تنظیمات تا جمهوری دقیقاً بازتاب نگرانیهای مربوط به خصلت متحول نظام عثمانی و مسأله هویت عثمانی است. قصه نویسان اصلاح طلب اولیه برای توصیف ارزشهای کاذب و خصلت ضد جامعه گرایانه غرب گرایی به استفاده از شخصیتهای مذکر راغب بودند و این در حالی بود که برای انتقاد از منتهایی که غیر انسانی و منسوخ تلقی می شد توجه خود را مصروف چگونگی وضع زنان در خانواده و جامعه می کردند. بدون انکار تأثیر ارزشهای فراگیر و آرمانهای مربوط به برابری و آزادی که بعد از انقلاب فرانسه در سراسر اروپا بازتاب داشت. خاطرنشان می کنم که مدرنیستها وضع زنان را بعنوان موضوع مناسبی برای

انعکاس نارضایی خود از جنبه های نامطلوب جامعه خود مورد توجه بیشتری قرار دادند. بموازات رخنه هایی که غرب در زندگی نظام عثمانی ایجاد کرد و بخصوص تأثیر مشهودی که فرهنگ غربی در رابطه با ذوق و مشرب، مد، معماری، مصرف و الگوهای فراغت در زندگی شهری پدید آورد، تصویر زن غرب گرا را در شرف ورود به صحنه می بینیم. در حالی که مرد دوره تنظیمات بواسطه عادات خودخواهانه و اسراف و ولخرجی اش مسأله ای برای جامعه ایجاد کرد، زن غرب گرا و غرب زده ارزنده ترین تملک خود یعنی تقوا را از دست داد. با ظهور و تشدید جریانات ناسیونالیستی و مردم گرا، طبقه توانگران غرب گرا، در تضاد با طبقات متوسط بومی و توده مردم، قشری بیگانه و سرانجام خائن شناخته شدند، به همین گونه کلانشهر غرب زده استانبول به عرصه فساد و تباهی و سرانجام خیانت موسوم و مشهور شد. در ادبیات این دوره آداب و رسوم زنان شهری نیز بعنوان مظهر بیگانگی و فساد آنها تلقی می گردد. من در سراسر این متن متذکر شده ام که جنسیت در این ادبیات مبداء و منشاء نابهنجاری و مفسده، و خاستگاه و ریشه شرارت و فتنه شناخته شده است، هم بسبب دلایلی که بطور کلی در ذات جنسیت دیده می شود و هم بدلیل ساختار جنسیت در فکر اسلامی بطور اخص. چنین برخورد بحث انگیزی با جنسیت را وجود قهرمان مؤثث ناسیونالیست رمان ترکی مورد تاکید قرار می دهد، زنی که منزله از نفوذ خارجی، و اکنون وطن پرست است. و با این حال باید صریحاً بصورت زنی ترسیم شود که نه تنها با تقواست بلکه اصولاً فاقد جنسیت است. مایلم خاطرنشان کنم که اصلاحات دوره آتاتورک در راه آزادی و رفع حجاب زنان مستلزم نوعی سمبولیسم جبران کننده و حجاب نمادین جدیدی است که همانا سرکوبی امیال جنسی است. امیدوارم این کار به تصویر مشکلات خطیری یاری کند که در غلبه بر کابوس فتنه و موضع گیری کسانی که می خواهند بدون حذف زنان درباره یک جهان پهنجار سخن بگویند وجود دارد.

### پاورقیها:

- ۱- «تنظیمات» اشاره به مجموعه اصلاحات دوره عثمانی است که در این جا به مفهوم بازسازی یا دوباره سازماندهی است و به یکرشته اصلاحات و نوگردانیهای اطلاق می شود که باعث دگرگونیهای مهمی در ساختارهای قانونی، فرهنگی و اداری عصر عثمانی شد. این اصلاحات، بعد از دو قرن شکست و عقب نشینی و خفت نظامی، توسط دولتمردان بلندپایه ای صورت گرفت که به غرب گرایش داشتند و به دلالت بیواسطه قدرتهای غربی عمل می کردند. این اصلاحات نتایج وسیعی برای جامعه عثمانی به همراه داشت، از جمله رو آمدن بورکراسی متمرکز و غرب گرا و کاهش نسبی قدرت علما که خود شاهد از دست رفتن تاریخی کنترل انحصاری خود بر نظام قضایی و آموزشی بودند.
- ۲- اسلامیسیم، عثمانیسیم و ترکسیم، سه جریان سیاسی عمده ای بودند که در فرآیند

انحلال امپراطوری عثمانی ظهور کردند. اسلامیتها از بازگشت به اجرای دقیق شریعت (یا قوانین اسلامی) و وجود یک امپراطوری پان اسلامی بر محور خلافت (بالا ترین قدرت مذهبی در اسلام که در شخص سلطان عثمانی تبلور یافته بود) طرفداری می کردند. عثمانیستها در راه حفظ تمامیت امپراطوری در شکل چند قومی آن تلاش می کردند. بهر حال ظهور موج نهضت‌های ناسیونالیستی و جدایی طلبانه در ایالات مسیحی و مسلمان موقعیت متزلزل هر دو را آشکار کرد. نهضت تورکیست فکر تشکیل حکومتی مبتنی بر «ملت ترک» را مطرح می کرد. بهر حال تورکیسم گوکالپ و بعداً آتاتورک که آناتولی را جزیی از سرزمین ترکیه می دانستند با ایدئولوژی پان تورکیست که از وحدت همه جوامع ترک آسیای مرکزی و آناتولی در یک حکومت واحد طرفداری می کردند متفاوت است.

۳- برای نمونه کتابی که اخیراً درباره وضع زنان منتشر شده با این جمله آغاز می شود: «زنهاى ترك همان طور كه از حقوقى كه توسط قانون اساسى تركيه به آنها اعطا شده استنباط مى شود دقیقاً از حقوق اعطایی در همه شئون بهره مند هستند. این واقعیت یادآور وضعیت مساوی زنهاى قبایل ترك آسیای مركزى [با مردهاى این قبایل] قبل از قبول اسلام بعنوان دین رسمى مناطق مذکور است» (دگراماچی ۱۹۸۴). این امر بازتابی از موضع گیری اولین نسل فمینیستهای کمالیست نظیر آفت اینان بشمار می رود (اینان ۱۹۶۲).

۴- واژه «فتنه» از لحاظ معنا شمول وسیعی دارد. در اصل بمعنای وسوسه انحراف از راه راست است. در قاموس اجتماعی و سیاسی به مفهوم تفرقه و پریشانی در داخل امت است. در حیطه جنسیت زن را فتنه می نامند زیرا سبب انحراف مردان و وادار کردن آنها به ارتکاب گناه می شوند.

۵- در متن: (alla' franca) (از لغت ایتالیایی alafranga) = به سبک و سیاق فرانسوی یا فرنگی.

۶- بعضی از نویسندگان نظیر عمر سیف الدین بدلیل نقشی که زنها در دائمی کردن مزاجتهای بی عشق از طریق کاربرد روشهای تبعیض آمیز و ازدواجهای از پیش تعیین شده دارند بر ضد خود زنان ابراز خشم و نفرت کرده اند. «هیچ می دانی که در پیرامون ما، سواى مذهب، سنت، علماء، بزرگترها، مرتجعین و ژاندارمهای دولتی چه کسانی خواهان منع عشق هستند؟ زنان. زنان تركيه. آنها وحشتناكترین دشمنان عشق و زیبایى هستند.»

Omer Seyfettin: Ask Dalgasi (first Published in Genc Kalemler no. 24/25, 1912) Istanbul: 1964, P. 56.

۷- توران = سرزمین ناشناخته اسطوره ای در دشتهای آسیای مرکزی. تورکیستها این واژه را به میهن ترکی اطلاق می کنند.

۸- کانا (Caya) بمعنای «صخره» است که بعنوان یک نام مذکر کاربرد وسیعی در

ترکیه معاصر دارد. گرچه بسیاری از اسامی فاقد جنسیت هستند و آنها را بطور یکسان می توان در مورد زن و مرد بکاربرد حداقل از لحاظ آماری «کایا» در زمره آنها نیست. بعلاوه این نام بیشتر ترکی است تا عربی (نظیر اسامی مصطلحی از قبیل عایشه، فاطمه و غیره...) کاربرد یک نام رایج مذکر ترکی (و احتمالاً ماقبل اسلامی) برای قهرمان زن داستان سوای قوت و انسجامی که مفهوم این کلمه افاده می کند فی نفسه جالب است.

## منابع:

Adivar, Halide Edib, *The Memoirs of Halide Edib*, New York: The Century Co., 1926.

Adivar, Halide Edib, *Yeni Turan*, (First published in 1912), Atlas Kitabevi: Istanbul, 1982.

Adivar, Halide Edib, *Handan*, (first published in 1912), Atlas Kitabevi: Istanbul, 1981.

Adivar, Halide Edib, *Atesten Gomlek*, (first published in 1922), Atlas Kitabevi: Istanbul, 1984.

Adivar, Halide Edib, *Vurun Kahpeye*, (first published in 1923), Istanbul, 1973.

Agaoglu, Adalet, *Olmeye Yatmak Remzi*, Kitabevi: Ankara, 1975.

Boudhiba, Abdelwahab, *Islam and Sexuality*, London: Routledge and Kegan Paul, 1985.

Dogramaci, Emel, *Status of Women in Turkey*, Makasan Ltd.: Ankara, 1984 (2nd Edition)

Finn, R.P., *The Early Turkish Novel 1872-1900*, The Isis Press: Istanbul, 1984.

Gokalp, Ziya, *Turkculugun Esaslari* (Principles of Turkism), Inkilap ve Aka Kitabevleri: Istanbul, 1978.

Gurpinar, Huseyin Rahmi, *Sik*, Matbaai-i Osmaniye: Istanbul, 1887.

Gurpinar, Huseyin Rahmi, *Murrebiye*, Hilmi Kitabevi: Istanbul, 1954.

Gurpinar, Huseyin Rahmi, *Kadin Erkeklesince*, Marifer: Istanbul, 1933.

Gurpinar, Huseyin Rahmi, *Meyhanede Kadınlar*, Orhaniye Matbaasi: Istanbul, 1924.

Inan, Afet, *The Emancipation of the Turkish Woman*, Unesco: Paris, 1962.

Kandiyoti, Deniz, "Women and the Turkish State: Political Actors or Symbolic Pawns", forthcoming in *Woman-Nation-State* N. Yurval-Davis and F. Anthias (eds.) London: McMillan, 1988.

Kaplan, Cora, "Pandora's Box: subjectivity, class and sexuality in socialist feminist criticism," in G. Greene and C. Kahn (eds.), *Making a Difference: Feminist Literary Criticism*, London, New York: Methuen, 1985.

Karaosmanoglu, Yakup Kadri, *Kiralik Konak*, (first published in 1922), Iletisim Yayinlari: Istanbul 1980.

- Karaosmanoglu, Yakup Kadri, *Sodom ve Gomore*, (first published in 1928), İletişim Yayınları : İstanbul 1981.
- Kemal, Namik, *İntibah*, (first published in 1876), Akba Kitabevi : İstanbul, 1932.
- Mardin, Serif, "Superwesternization in urban life in the Ottoman Empire in the last quarter of the 19th century," in P. Benedict and E. Tümtürtekin (eds.), *Turkey: Geographical and Social Perspectives*, Leiden : Brill, 1974.
- Mernissi, Fatima, *Beyond the Veil*, New York : John Wiley, 1975.
- Moran, Berna, "Alafranga Züppeden Alafranga Haine," *Birikim*, May 1977.
- Mutluay, Rauf, *100 Soruda XIX Yüzyıl Türk Edebiyatı*, İstanbul 1970.
- Parla, Jale, "The absolute text without its author," in A. Balakian and C. Guillen (eds.), *Comparative Poetics*, New York: Garland, 1985.
- Recaizade Ekrem, *Araba Sevdası*, (first published in 1896).
- Sabbah, Fatma, *Women in the Muslim Unconscious*, New York: Pergamon Press, 1984.
- Safa, Peyami, *Sozde Kızlar*, İstanbul (undated edition)
- Samipasazade Sezai, *Serqüzect*, (first published in 1889), Tanpınar, Ahmet Hamdi, *19 cu Asır Türk Edebiyatı Tarihi*, İstanbul : Caglayan Kitabevi, 1985 (6th edition).
- Uskaligil, Halit Ziya, *Ask-i Memnu*, (first published in 1900), İstanbul, 1962.

# زن در عرصه سیاست و جنگ :

## تجربه کردستان

سحر قهرمان

[توضیح نیمه دیگر: این مقاله ابتدا از اصل انگلیسی توسط اما دلخانیان به فارسی برگردانده شده است. نسخه نهایی را نویسنده مقاله بازنویسی و بازبین کرده است. تاریخ نگارش مقاله اردیبهشت ۱۳۶۴ است.]

### الف - پیش گفتار

در اکثر جوامع سنتی در تقسیم کار بین زن و مرد، حیطة سیاست و جنگ جزو قلمرو مطلق مردان به شمار می آید. با این که ظاهراً زنان کرد نسبت به خواهران همسایه ترک و فارس و عرب خود از آزادی بیشتری برخوردارند، معیاداً معمولاً از این قلمرو به دور مانده اند. ولیکن زنان در جریان تلاطمات سیاسی موفق به سنت شکنی شده، به مبارزات سیاسی وارد شده اند. این مقاله تأثیر مبارزات ملی کردها را (بین سالهای ۱۳۶۴ - ۱۲۹۷) بر شرکت زنان در سیاست و جنگ بررسی می کند.

این مقاله از چهار قسمت تشکیل شده است. قسمت اول اختصاص به کلیات جامعه کرد دارد. قسمت دوم شامل مقدمه ای کلی پیرامون موقعیت زنان در جامعه کرد است. قسمت سوم دامنه شرکت زنان در سیاست و جنگ را در جنبش خودمختاری شیخ محمود در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۱۸، جمهوری کردستان ایران (۱۳۲۶-۱۳۲۵) و جنگهای خودمختاری سالهای ۱۹۷۵-۱۹۶۱ (عراق)، و بالاخره جنگ خودمختاری کردستان ایران که از سال ۱۳۵۸ شروع شده و تاکنون ادامه دارد، مورد بحث قرار می دهد. نتایج این



تحقیق در قسمت آخر بررسی می شود.

## ۱ - داده‌ها

مطالعات جامعی تا کنون در مورد زن کرد انجام نشده است. عمدتاً بدین دلیل که حکومت‌های مرکزی حاکم بر کردستان یعنی ترکیه، ایران، عراق و سوریه هیچگاه اجازه انجام تحقیقات محلی در مورد جامعه کرد را چه به وسیله افراد محلی و چه خارجی نداده‌اند. تنها مونوگرافی موجود درباره زنان کرد کتاب هانسن (Hansen)، مردم شناس دانمارکی، تحت عنوان زندگی زنان کرد (۱۹۶۱) و خاطراتش در مورد تحقیقات محلی در میان زنان کرد (۱۹۶۰) است. سایر مردم شناسان مقالاتی پیرامون ازدواج و خویشاوندی نوشته‌اند. در سالهای اخیر محققان کرد توجه بیشتری به این موضوع کرده‌اند و چند اثر تحقیقی به صورت کتاب و مقاله منتشر شده است.

داده‌های این مقاله بر اساس منابع کردی و مشاهدات و تجربیات شخصی نویسنده در کردستان ایران است. مآخذ کردی بیشتر شامل نشریات ادواری است از جمله ۴۰ شماره از روزنامه نایابی که در دوران کوتاه جمهوری کردستان در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۵ انتشار یافته است. همچنین مصاحبه با کردها در سه سال اخیر منبع بسیار مفیدی بوده است. منبع دیگر شامل سفرنامه‌های مختلف، روزنامه‌ها و نشریات سازمانهای سیاسی ای————ران است. منابع دست دوم شامل نوشته‌های موجود درباره کردستان و سراسر خاورمیانه است.

## ۲ - جامعه کرد

پس از عربها و ترکها و فارسها، کردها بزرگترین ملت خاورمیانه هستند. کردستان، منطقه مسکونی آنان، دو بار به وسیله دولتهای سیطره‌جو تقسیم شده است. بار اول دو دولت عثمانی و صفوی در قرن هفدهم کردستان را اشغال و بین خود تقسیم کردند. بار دوم قسمت عثمانی کردستان توسط دولتهای امپریالیستی فاتح در جنگ جهانی اول بین ترکیه، عراق و سوریه مجدداً تقسیم شد. (نقشه ضمیمه)

از آن جا که دولتهای مرکزی، کردها و سایر اقوام را به رسمیت نمی شناسند، اطلاعات آماری از آنان بدست نمی دهند. بنا بر این آمار دقیقی از جمعیت کردها در دسترس نیست. ارقام ذیل تخمین جمعیت کردها برای سال ۱۹۸۰ است. (جدول شماره ۱).



Kurdish Territory

Source: O'Ballance, Edgar (1973).

جدول شماره ۱: تخمین جمعیت کردستان (۱۹۸۰)

| کشور   | جمعیت کشور | جمعیت کردها | درصد |
|--------|------------|-------------|------|
| ترکیه  | ۴۴,۵۰۰,۰۰۰ | ۸,۴۵۵,۰۰۰   | ۱۹   |
| عراق   | ۱۳,۵۰۰,۰۰۰ | ۳,۱۰۵,۰۰۰   | ۲۳   |
| ایران  | ۳۷,۷۰۰,۰۰۰ | ۳,۷۰۱,۰۰۰   | ۱۰   |
| سوریه  | ۹,۲۰۰,۰۰۰  | ۷۳۴,۰۰۰     | ۸    |
| شوروی  |            | ۲۶۵,۰۰۰     |      |
| لبنان  |            | ۶۰,۰۰۰      |      |
| جمع کل |            | ۱۶,۳۲۰,۰۰۰  |      |

منبع: مک داول (McDowall 1985:7)

اسلام (به ویژه مذهب سنی) دین اکثریت کردها است. معبدا دینهای محلی، به ویژه یزیدی و اهل حق، توانسته اند در شرایط نامناسب دوام بیاورند.

زبان کردی شاخه ای از شعبه ایرانی زبانهای هندواروپایی است که دارای دو لهجه اصلی شمالی یا کرمانجی و جنوبی یا سورانی است. این لهجه ها به اضافه لهجه هه ورامی که تعداد متکلمین آن کمتر است از قرن پانزدهم تا کنون ادبیات کتبی ویژه در زمینه شعر داشته اند. زبان کردی از زبانهای رسمی دولتی (مانند ترکی، عربی و فارسی) متمایز است و از پایان قرن نوزدهم تا کنون در روزنامه نگاری، نشر کتاب، تعلیم و تربیت، سخن پراکنی رادیویی و تلویزیونی و دستگاه اداری محلی به کار رفته است. ادبیات کردی شامل آثار متنوع شعری، داستان بلند و کوتاه، نمایشنامه و غیره است.

کردها دارای لباس ملی با تنوع محلی هستند که کاملاً آنان را از ملل همسایه شان متمایز می کند. فولکلور کردی از حیث منظومه های عامیانه، ضرب المثلها و داستانها فوق العاده غنی است، به طوری که در برخی از تحقیقات سعی شده گسترش بیش از حد آن (هیپرتروفی . hypertrophie) توضیح داده شود. (به نیکیتین Nikitin. ۱۹۶۵ رجوع کنید). موسیقی نیز در فرهنگ کرد مقام شاخصی دارد، زنان، به ویژه در مناطقی که به لهجه کرمانجی تکلم می کنند، در خوانندگی نقش شایسته ای دارند. رقص کردی که پیوند عمیقی با موسیقی دارد همیشه دسته جمعی است و به ویژه در عروسیها مختلط است. کردها را معمولاً عشیره و قبیله و چادر نشین می نامند. این برچسبها برخلاف واقعیت است. نظام اقتصادی - اجتماعی کردستان حتی در گذشته دور شامل روابط متنوعی بوده است. برخلاف تصور رایج، نظام عشیره ای (متکی بر همخوانی و خویشاوندی افراد عشیره) تنها ساخت اجتماعی نبوده، و از چندین قرن پیش، روابط پیشرفته فئودالی (متکی بر وجود دو طبقه متخاصم فئودال و دهقان) و شهرنشینی برقرار بوده است. مبنای اقتصادی نظام

عشیره‌ای، دامداری (پرورش گوسفند و بز) بوده، در حالی که زمین و آب و تولید زراعی پایه‌های روابط فئودالی را تشکیل می‌دادند. شهرهای کردستان از قرن هفدهم تا اواسط قرن نوزدهم جمعیت ده تا بیست و گاهی سی هزار نفر داشته‌اند. شهرهایی چون بدلیس، سند (سنندج)، دیاربکر، سلیمانی (سلیمانیه)، ساو بلاغ (ساوجبلاغ = مهاباد) پایتخت امارات مستقل و نیمه مستقل بودند و در آنجا دستگاه دولتی گسترده امرای کرد (امارت بدلیس، اردلان، بابان، مکری و غیره) برقرار بود. برخلاف تصور رایج، کردها از دیرباز تجربه حکومت مستقل خودی را داشته‌اند. شرفنامه اولین تاریخ کردستان (تألیف ۱۵۹۷) که شرفخان بدلیسی، رئیس امارات بدلیس آن را نوشته است دولتهای کرد را بر حسب میزان استقلال طبقه بندی کرده است. از جمله معیارهای استقلال ضرب سکه، خواندن خطبه نماز جمعه به نام شاه یا خان یا امیر کرد بوده است.

تا قبل از اصلاحات ارضی سالهای دهه ۱۳۴۰، دهقانان کاملاً وابسته به زمین و به مالک (آغا، خان، بیگ،...) بودند. علاوه بر استثمار اقتصادی که شامل بیگاری بود، دهقانان گرفتار تقید شخصی به فئودال بودند و بدون کسب رضایت ارباب نمی‌توانستند ازدواج کنند یا مسافرت بروند. با وجود این که اصلاحات ارضی این وابستگیها را برهم زد، نظام فئودالی هنوز از بین نرفته است.

اقتصاد کشاورزی و دامداری کردستان عمدتاً خودکفا (تولید برای مصرف محلی) بوده است. ابزار تولید (گاوا آهن، خرمن کوب و غیره) و روشهای تولید زراعی، سنتی و ابتدایی بوده، اگرچه در دوسه دهه اخیر از تراکتور و کمباین هم در مناطق حاصلخیز جلگه‌ای استفاده شده است، به خاطر ابتدایی بودن ابزار و روشهای تولید، تولید زراعی و دامداری نیاز به استفاده وسیع از نیروی کار دارد. به همین دلیل تولید کشاورزی و دامداری بدون شرکت وسیع زنان و کودکان میسر نیست. تولید شکل خانوادگی دارد. یعنی هر خانواده از زمین و مرتع شخصی بهره برداری می‌کند. خانواده گسترده در دهات وجود دارد و نظام پدرسالاری غالب است.

در کردستان اثری از رشد صنعتی دیده نمی‌شود. اقتصاد شهری متکی بر داد و ستد است و بیشتر شهرها مراکز اداری و نظامی دولتی هستند. دولتهای مرکزی برای کنترل سیاسی و نظامی خلق کرد پادگانهای عظیمی در بیشتر شهرها و مناطق استراتژیک ساخته‌اند. بخشی از اهداف و نتایج اصلاحات ارضی، گسترش هرچه بیشتر قدرت دولت مرکزی به روستاها بود.

## ب. موقعیت زنان

طی دو قرن گذشته ناظران خارجی جامعه کرد متفق القول بوده‌اند که زنان کرد نسبت

به خواهران همسایه خود یعنی فارسها، عربها، و ترکها از آزادی بیشتری بهره مند هستند (به عنوان مثال رجوع کنید به Edmonds ۱۹۵۸، صفحات ۱۵۱-۱۵۰؛ هانس Hansen ۱۹۶۰، جویده Jwaideh ۱۹۶۰، ص ۱۰۹). این ادعا بر مبنای حداقل چهار مشاهده استوار است: الف - زنان کرد بر عکس همسایه هایشان، به خصوص در مناطق روستایی، بدون حجاب هستند یا حجاب کمتری دارند. ب - زنان کرد کمتر منزوی هستند؛ آنان آزادانه با مردان معاشرت می کنند، در رقصهای مختلط (زن و مرد) شرکت می کنند و غیره. ج - چندین زن به مقامات برجسته ای مانند ریاست رسیده اند یا از محبوبیت ملی برخوردار بوده اند، و د - کردها دائماً خواستار ایجاد مؤسسات آموزشی مختلط و تحصیل زنان بوده اند. معیذاً چنان که بررسی دقیق تر نشان می دهد جامعه کرد از نظر سیاست جداسازی زن و مرد همانند سایر جوامع خاورمیانه است. به عبارت دیگر موقعیت زنان کرد همانند زنان عرب و ترک و فارس حاکی از عدم تساوی بین زن و مرد است.

## ۱ - تقسیم کار بین دو جنس

### \* مناطق روستا نشین

روش تقسیم کار در روستاها کاملاً روشن است: کارهای خانگی (آشپزی، پختن نان، دوشیدن گاو، گوسفند و بز، تهیه محصولات لبنیاتی، شستشو، نظافت، جمع آوری و تهیه سوخت و آوردن آب)، نخ ریزی و بافندگی (به ویژه قالی بافی) و بچه داری منحصراً جزو وظایف زنان است. قسمتی از این مسئولیتها در خارج از محیط خانه انجام می گیرد، به علاوه نیروی کار زنان در تولید کشاورزی، مخصوصاً در بهار، تابستان و اوایل پائیز، مورد نیاز است. زنان در صورت لزوم در امور بذرافشانی، برداشت محصول، خرمن کوبی و سایر کارهای مربوط به مردان شرکت می کنند، لکن به ندرت اتفاق می افتد که مردی به کارهای زنانه پردازد. بدین ترتیب اشتغال زنان در کارهای کشاورزی، پرورش دام، تهیه سوخت و غیره، امر جدایی زن و مرد را غیر عملی می سازد.

اختیارات و قدرت در داخل خانواده به طور نابرابر تقسیم گردیده است. مرد کنترل کامل بر زن دارد. حتی یک پسر کم سن و سال نیز معمولاً بر خواهر بزرگ خود اعمال قدرت می کند. ازدواج از طرف پدر و یا در غیاب وی توسط پدر بزرگ و یا برادرها بر زنان تحمیل می شود. زنان صد در صد تابع اختیارات شوهر خود هستند (بارث Barth ۱۹۵۳، ص ۲۹-۳۰). یک مرد فقط با گفتن «هه رسیک ته لاقم کروی» (طلاق می دهم) می تواند همسر خود را طلاق بدهد. در کلیه تصمیمات مالی (مانند خرید لباس، ظروف و غیره) یا مسافرت به ده نزدیک برای ملاقات خویشاوندان، اجازه یا رضایت شوهر لازم

است. به طور کلی زن هیچگونه کنترلی بر درآمد خانواده ندارد. همانطور که در جوامع همسایه مرسوم است، از زنان کرد نیز انتظار می رود بارور بوده، اولاد ذکور داشته باشند. فرزند دختر ناخواسته است و معمولاً بچه دختر دوم و سوم را «به سی» (بس است) نامگذاری می کنند. کار زنان دخترزا ممکن است به طلاق بینجامد و یا مجبور بشوند با هوو بسازند.

اماکن عمومی در روستاها کم است. مسجد روستا مهمترین محل اجتماع است که فقط مردان برای انجام نماز جماعت و گپ زدن و انجام معاملات به آن جا می روند. زنان معمولاً حق ورود به مسجد را ندارند. آغا (مالک ده) دارای «مهمانسرای» است (دیوه خان)، که درش بروی مهمانان مرد باز است و در آنجا آغا به سرپرستی و انجام معاملات پرداخته و یا از مهمانان پذیرایی می کند.

در سالهای اخیر مدرسی که معمولاً ساختمانهای یک یا دو اتاقه هستند، از طرف دولت احداث گردیده است. این محلها، به اضافه معمولاً یک دکان، نیز اماکنی هستند که برای گردهمایی مردان بکار می روند. البته زنان آزادند که به دکان رفت و آمد کنند. تنها محل عمومی برای زنان چشمه روستا و یا نقطه ای از رودخانه است که از آنجا آب حمل می کنند.

چون اکثر خانواده ها در خانه های تک اتاقه زندگی می کنند بالطبع نمی توانند اتاقهای مجزا برای زن و مرد داشته باشند. حتی در مواردی هم که روستاییان ثروتمند صاحب بیش از یک اتاق هستند سیاست جداسازی زنان و مردان به شدت اجرا نمی شود. آزادی ارتباط بین زنان و مردان در محلها و شرایط متفاوت وجه مشخص روستاهاست. رقصهای مختلط و کار مشترک از خصوصیات زندگی روستایی است.

حجاب اسلامی هرگز مورد استفاده هیچ زن روستایی قرار نگرفته است. معهذا در بعضی از نقاط کردستان اعضای مؤنث خانواده آغا در ساختمان مجزای خود منزوی بوده، هنگام خروج از خانه از حجاب استفاده می کنند (هانس ۱۹۶۱). حتی این مقررات نیز بشدت رعایت نمی شود.

### \* مناطق شهری

تقسیم کار در مناطق شهری به شدت اجرا می شود و پیچیده تر است. به طور کلی کار خانگی (نظافت، شستشو، آشپزی و غیره) در بین کلیه طبقات جامعه جزء وظایف زنان محسوب می شود. عضو ذکور خانواده هیچگونه مسئولیتی در امر بچه داری و سایر کارهای خانگی ندارد. مردان مسئول تأمین درآمد خانواده، خرید، دعوت میهمان و سایر فعالیتهای خانوادگی هستند. در چند دهه اخیر حد و مرز وظایف زن و مرد، به خصوص در بعضی از طبقات اجتماعی، تغییر کرده است.

تحصیلات برای زنان برخی فرصتهای شغلی را که در دوران قبل از جنگ جهانی دوم وجود نداشت فراهم کرده است. اکنون زنان معلم، پرستار، کارمند دولت و غیره وجود دارند؛ به عنوان مثال طبق سرشماری ۱۳۵۵ چهار شهر مهم کرد دارای ۶ تا ۸ درصد جمعیت زن شاغل هستند (جدول شماره ۲).

جدول شماره ۲: جمعیت شاغل ده ساله به بالا، ۱۳۵۵

| شهر    | جمعیت شهر | جمعیت شاغل | مرد    | زن    | درصد |
|--------|-----------|------------|--------|-------|------|
| سنندج  | ۹۵,۸۷۲    | ۲۷,۱۶۱     | ۲۴,۹۵۴ | ۲,۲۰۷ | ۸/۱  |
| سقز    | ۳۰,۶۶۱    | ۸,۴۱۴      | ۷,۸۸۷  | ۵۲۷   | ۶/۶  |
| مهاباد | ۴۴,۰۶۷    | ۱۰,۹۲۱     | ۱۵,۰۷۹ | ۸۴۲   | ۸/۳  |
| بانه   | ۱۵,۵۵۲    | ۳,۶۸۸      | ۳,۴۵۶  | ۲۳۲   | ۶/۷  |

منبع: به یادداشت شماره ۱ مراجعه کنید.

پوشش حجاب اغلب در شهرها مشاهده می شود. زنان تحصیل کرده متجدد تا قبل از شهریور ۱۳۵۹ (سپتامبر ۱۹۸۰) که حکومت اسلامی ایران کنترل نهایی شهرها را به دست گرفت، حجاب نداشتند. معمولاً زنان طبقه تجار، اشراف و بخشی از طبقات پایین حتی قبل از حکومت جمهوری اسلامی با حجاب بودند. مردان طبقه اعیان و اشراف از صدا کردن نام واقعی همسران خود شرم داشتند و بجای آن از نامهایی مانند «مادر بچه» یا «منزل» استفاده می کردند.

به طور کلی زنان، علیرغم تفاوت سنی، پایین تر از مردان هستند. اجازه خروج از خانه (بجز برای زنان محصل) در دست شوهر، پدر و برادر است. ولی دختران جوان می توانند با رضایت مادر خانه را ترک کنند. برعکس روستاها، خانه ها با دیوارهای بلند از یکدیگر مجزا شده اند و کار خانگی اکثراً در داخل خانه انجام می گیرد. بنابراین جدایی زن و مرد یک مشخصه زندگی شهری است و اگرچه زنان همه جا دیده می شوند ولیکن معاشرت آزادانه بین دو جنس که علامت مشخصه زندگی روستایی است در شهرها مشاهده نمی شود.

## ۲ - زنان، سیاست و جنگ

بر اساس سازمان عشیره ای و فئودالی جامعه کرد، رهبران عشیره و فئودالها تصمیم گیریهای سیاسی و امور جنگی را به عهده داشتند. با این که زنان جزء ارتش عشیره نبودند، معینا هنگام حمله دشمن در عملیات دفاعی شرکت می کردند. در شرایط زندگی عشیره ای، زنان اغلب مامور دفاع از چادر و حمایت از گله در مقابل راهزنان و سایر

متجاوزین بودند.

در روستاهایی که ساخت قنودالی داشتند، زمین به ندرت تحت مالکیت زنان عضو خانواده مالک (آغا) قرار داشت. با این که اسلام تجویز می کند که ملک موروثی (به نسبت یک هشتم سهم مرد) بایستی به زنان داده شود ولی این قانون شرعی عملاً بندرت به کار گرفته می شود. بنابراین به علت فقدان قدرت اقتصادی ناشی از مالکیت زمین، زنان اعیان و اشراف زمیندار قادر به ایفای نقش مهمی در سیاست محلی نشده اند.

علیرغم سلطه مردان در میاست، چند مورد استثنایی دیده می شود. یک مثال معروف در قرن اخیر عاده خان مقیم حلبچه بود که در حال حاضر در کردستان عراق قرار دارد. شوهرش عثمان پاشا رئیس عشیره جاف بود که قبل از جنگ جهانی اول از طرف دولت عثمانی مقام قائم مقامی یا فرمانداری به او واگذار شده بود. عثمان پاشا شخص سستی بود و در اغلب مواقع در پست خود حاضر نبود. در حقیقت همه قدرت اجرایی به دست زنش افتاده بود. در زمان سلطه انگلیس بر کردستان عراق در سال ۱۹۱۸ عاده خان دیگر بیوه شده بود ولی «هنوز ملکه بی تاج و تخت آن منطقه باقی مانده بود و ژنرالها و مقامات سیاسی انگلیس می بایستی برای انجام امورشان به وی مراجعه کنند» (ادموندز ۱۹۵۸، ص ۱۵۰). دولت انگلستان عنوان مردانه «خان بهادر» را به عاده خان اعطا کرد زیرا جان چندین افسر انگلیسی را نجات داده بود.

نمونه دیگر فاطمه خان است (لازم به تذکر است که عنوان مردانه خان همراه با نام زنان خانواده‌های اشرافی به کار برده می شود) که پس از فوت شوهرش اداره مجموعه‌ای از هشت روستای نزدیک رواندز عراق را عهده دار شد. او مسئول روابط دهات تحت سلطه خود با دولت عراق بود و همچنین مرتب از طرف روستاها مامور می شد تا به نمایندگی از سوی آنان در انتخابات مجلس رای دهد، آن هم درست در زمانی که طبق نص صریح قانون فقط جنس ذکور حق شرکت در انتخابات مقدماتی یا ثانوی را داشت (همان منبع). ولی دوزن نامبرده از موارد استثنایی بوده، قاعده نیستند. مهمتر این که، هنگامی که زنان به مقام رئیس خانواده با عشیره می رسیدند عملاً پیرو سنتهای مردانه بوده، در جهت ابقای نظام پدرسالاری موجود قدم برداشته اند؛ سیاست کماکان بخشی از قلمرو فعالیت مردان باقی می ماند.

موارد مشابه چندی را در ارتباط با زنان شهری می توان نقل کرد. ادموندز (۱۹۵۸، ص ۱۵۰) از ربیعه زنی از طبقه پایین نام می برد که در اوایل دهه ۱۹۲۰ ریاست صنف نانواهای سلیمانیه را عهده دار شد. ربیعه در زمینه تثبیت قیمت نان با شهرداری وارد مذاکره شد و در ضمن موفق شد نظم قابل تحسینی در بین همکاران صنفی خود که نسبت به صنف قصابها در مرتبه دوم قرار داشتند برقرار کند.

به طور خلاصه، وجود دهها و یا بیشتر از چنین زنان مشهوری که توانستند محدوده کار



خانه را ترک کنند و وارد فعالیتهای سیاسی شوند، جزو و یژگیهای جامعه کرد به حساب نمی آید. مشارکت وسیع زنان در سیاست و جنگ فقط در اواخر دهه ۱۹۷۰ یعنی زمانی که تغییرات قابل توجهی در ساخت جامعه کرد و رهبری جنبش ملی روی داد تحقق یافت.

### ۳. تحولات جدید: شهرنشینی و رشد قشر روشنفکران

پس از جنگ جهانی دوم جامعه عمدتاً روستایی کردستان به میزان قابل توجهی شهری شد. سرعت این تحول اجتماعی در اثر مهاجرت روستاییان که ماحصل اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰ و جنگ خودمختاری کردستان عراق سالهای ۷۵-۱۹۶۱ بود، سریعتر شد. در حقیقت دهقانانی که قبلاً وابسته به زمین بودند می توانستند آزادانه مهاجرت کنند. به عنوان مثال جمعیت شهرهای کردنشین ایران بیش از ۱۱۵ درصد طی دو دهه (۱۳۳۵-۱۳۵۵) افزایش یافت (جدول شماره ۳).

جدول شماره ۳: رشد جمعیت شهرنشین در کردستان ایران، ۱۳۳۵-۵۵

| نام شهر | سرشماری ۱۳۳۵ | سرشماری ۱۳۵۵ | درصد افزایش |
|---------|--------------|--------------|-------------|
| سنندج   | ۴۰,۶۴۱       | ۹۵,۸۷۲       | ۱۳۶         |
| مهاباد  | ۲۰,۳۳۲       | ۴۴,۰۶۷       | ۱۱۷         |
| سقز     | ۱۲,۷۲۹       | ۳۰,۶۶۱       | ۱۴۱         |
| بوکان   | ۵,۳۰۷        | ۲۰,۵۷۹       | ۲۸۸         |
| بانه    | ۴,۸۰۰        | ۱۵,۵۵۲       | ۲۲۴         |
| سردشت   | ۲,۶۴۵        | ۱۰,۲۰۷       | ۲۸۶         |

منبع: به یادداشت شماره ۱ مراجعه کنید

تا آن جا که به زنان مربوط است اهمیت سیاسی مراکز شهری را می توان تا حدی در ایجاد مدارس زنانه دانست. بدین معنی که تعداد زیادی زن در آن مدارس اجتماع کرده، توانستند به فعالیتهای روشنفکرانه و سیاسی منجمله تظاهرات و تحصن دست بزنند. رشد و توسعه قشر زنان شهرنشین تحصیلکرده به وضوح در ارقام سرشماری دهساله ایران نشان داده شده است. بر اساس ارقام جدول شماره ۴، درصد تحصیلکرده های مونث دهساله به بالا در مهاباد از ۱۰ درصد در سال ۱۳۳۵ به ۱۳ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت. در حالی که رشد جمعیت زنان بیش از دهساله به ۱۳۵ درصد رسید، افزایش گروه تحصیلکرده های مدارس دولتی طی همان مدت به ۲۲۴/۲ درصد بالغ گردید.